

حلیف زده نه هر زده نه هر مشرب  
 گذشته محرم اگر چه تا خوشی کند  
 اگر چه خاطرش از هیچ راهی نکند  
 چه غمی به نزهت معرزه معرزه  
 چه غمی که دید در آن لاله بخت  
 بساعتی که بر آست در پیش صبح  
 جز اینکه چون تو کمین طلیش می بانی  
 ز پیش طاق روان کبود است  
 غرضش حرم به اندک سحر  
 بی دوکانه رتب یکانه زانکه در  
 زدم بر من باد سحر همان دستی  
 که آنچه شرح جلال و کمال خاک  
 جواب نامه عرض خواستم نزدیک  
 کتاب چند در جبهه بود بگشودم  
 زلی چو است سر از کمان صف  
 بر رسم بهر چه دیدیم مایه ای  
 ز کبج خاطر دمی لبالب از کوه  
 که چه مساحت آن بوسان سروید  
 ولی کون جو زوار جرح دولا  
 خوشم که روی اشعار خوش ششم  
 و هم سپردند دوم زمین این مقرر  
 در کسب کونی که در بنامان سپر  
 در سبب کونی که در میان بهشت  
 ای چراست در عشق چو بخت بانی  
 همان زهر غری غنمش خانه بهر

الف عشق و نه هر عشق حسن صفای  
 کنون همیکه ز خوش بدلت خوانی  
 همه بخله برین کرده ده صفا  
 چه غمی بجزت نام و نه نام غلای  
 کل بخت غمی بختش ز پشای  
 نکلند طرح سراپستان دروغای  
 ما بهستان ایندلیب سبای  
 گشت رسته قده بلمای نورای  
 بچشم مردم گذشت خواب شیخای  
 وضو که هم و سودم بجاک مای  
 که زدیخته کشتی عزیز طوقای  
 ز زوبان بهر شای مرد که سوا  
 گرفت دست مرا خا ز زبان درای  
 مگر باذن حرفیان کتم سخن رای  
 سبک زدم طعنه در نواختای  
 که روزی ده در آن قصر کرده درای  
 که تک آیدش از کونی و مر جاب  
 مبارک است بر اشراف نوح انای  
 ولی کنون که ز کردار بخت ظلال  
 باین قصیده دوران ززم کرده زوای

دلایلی

نوشته بود پس از شوق وصل نکل  
 ترا که مانده کنون رنگ تر زیم دل  
 ولی ز عشق احمد شبندی از بلیا  
 چه غمی بین عدالت مدین اول  
 خصوص حال که از بهر عشق اهل کمال  
 چه چوستان چه سر آیدش زنده مای  
 چه شرح نامه پادشاهان سید صبح  
 نیم صبح سر آیدش باهشتاد  
 برج خورشید روان کشت چون کمال  
 بوی آیدن آن شهر و پستان کردم  
 که ای تو یک غریبان بگو بوی ناما  
 ترا بس آنچه نوشتی ز وصف خانه دیا  
 که دست تو نواختند چون فرستای  
 ز نظم عرفی و شعر کلام آمد خوش  
 که میان کدر و بخت کند شای  
 نه شعله ز پد انواب بندی در دای  
 که زیدم اینک و بر دگر بخش فرستای  
 و یا به تنبیس از سخنان خستادان  
 نه قدری که فرستم بصاحت مزاج  
 بار که اند ازین صغر و عجز ازین

گمانی عادت از هر مقلد بر آید  
 جنگی عراق اینقدر چه میباید  
 چه اصیبت هجرت بجای میزاید  
 چه غمی نیست امن کعبه نماید  
 حسین همه سبب اقبال خان خانای  
 در آن مقهور قصور آشکار و پنهان  
 خانه مرغ سحر بال در سحر خوانی  
 بزر پروه زندان شاه شستانی  
 دو چشم من ز پیش در ستاره خوانی  
 ختم جانم در سینه کرد میر آید  
 کز دست پر خرد کوه کوه سستانی  
 در آن حد بقده آبی بکام دل مای  
 به آنکه گوهر منطوم بودی آفتاب  
 بهم که تیره شیرازی ده صفا آید  
 وقین طبع رفیقان عصر میر آید  
 نه از سخنان سر ز اجناس بگری و گای  
 که شد چو لعل دلت سخن در رشک خانای  
 مقدر است بر اصناف انسی دجای  
 نه قوی که گنیم در خشم بر جوانی  
 که کرده حاجب باد فیضی در صواب  
 که خود مقابل روحانیت صجاب  
 این نشانه که این باقیست در آن کای  
 اگر کرده با نذر نوشته در آید  
 در آن بهشت زده دم ز حور خانای  
 ز خاک رسته همه لایمای نغای

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

در و گری همه از انبوس و مندل و عا

بچار فصل در انبار سیکون شب بود

ز نخل وادی امین بی نشان داد

بهر کجا که در وانگنی نظر سپه

عبر سبز و کوه ری ز در شب انجا

عام و طوطی آن قصر ارجش آری

چگونه در سر باقی نکلند ه ساری

مزدت فصل مخلوق خلقت زکی

تحت خواست ز بحر کوش چه ابر سلم

بنوح زنده کمان خلق سبک است که

چو در میان رده سر که ک قفسی نیک

بباغ چون نگردد حفظ او بناظری

بیاست رایت اسلام در سلامت

دیده از تو جان سپردن آسار بود

من بکتابم آون جرمی بکوی و ک

دالان تو ام شاید که سعی است آیر

تا کی ز جانی اینم از کوی خودی کش

قناری که شد و ختم آخر از وفا سر کونی

بیانعی کایه از نو خلیل است شبان

بهر کل که در مسینه از اسل ما

بممن که در نفس افشاده ام نمید

مراد بکشت وصل تو تا این روزگار

از کوه ایم هر س که که گوشت ر حسیه

بروز هر که شنیدم که هر کس گفت

نظر ز دید قش استینه وار حیر آ

روان ز منبع او بجز جو در ما

بر استی همه فرادای نور است

بهر طرف تو آن اخذت که ز دا

چو با و فروردی جو ابر میا

مژد و طلیل آن باغ از جنس است

بدستش از بنود خانم سلیمان

گردست اسن مخلوق خلق آن

ز لوح اهل کرم شست نام قان

ز باد فتنه زمین و آسمینه طو قان

بدست موسوسین شیخ کرده ضیا

برای چون کدو باس و بچو با

مذا کند بعد رخت در مسلمان

فی القریات

لونم زیز کاخر عذری بود جیاد

لبک آه که هبابه ز دوست بد انا

جای و کرم بود که نامم و کرا بجا

که ز فغانه غر سانش از ستم بولنا

باید سنک بر سر و کوزد با خبا

خونیت چکیده از زول ما

چگونه میگذرد ای ستم شبان

والصیبا

لبمهر جم سجال تو میایدم کرسیت

که دوست دهن جان است که خرد انا

ز کلسی که بران مرغی شبان نکند

شرح فراورد و آن بخش اب چشمه آن

در آن صاف مع جداول که با نه هر سنگ

چو چشمه مجنون از شوق در کمر با سخی

بهر که برک در سخنان بار در هر سو

نه غار در کف کلین ز جرم کلینی

شکات حسن نشان داده در نوا ساز

هین سلاطه عبده و حبال احمد خان

بهر برشس هر زنده که در حور شیدا

طلب شمرده بخود حتم خانم خا

کنون اینس که عدلن حیان بجد است

نه خود او کرده در حیانت خاین

بفرق صوره کند جنگ باز شاکسی

عرض نکارش تا برنج را نوست آ

ز چشم مردم میان چو آب میوه

بلور و مرد و نسیب و ز بر جبهه کانی

چو روی لیلی از شرم در غوی افشا

لشیده صورت ساین بر افشا

نه صحن بجا حسیه صاحب ز خلق در با

ر مهر عشق میان کرده در نوا ساز

شمن در صدف مر لشی قلیح است

به بجز جو شس هر نظره کرده عا

طبع نوسته بخود ختم من سپا

نجات باغ از چهار موج ار کا

نه عدل او کدزه از جنایت سب

بکام بره کند ناب شر سب

زید بکام درین بوستان سر ما

کوه سپه زنده مانده معده زوار ما

آینا ز فغان من استم آنا

این سیزه تر از ز آذ کلک تانا

در مسیکه کارنده هر جاجر آ

آقعدر نامم که سوی آشیان آدم ترا

سر اگر زنده کردی کسی از شکم جانی

دامن کیر است منزل ما

ولی شرم از روزی که آمد با یادین

هنده غم ازین پس ما پو خواهد زاد ازین

گر با در آن خوری حرامت

نقشه بود عینی در دلم زبان نکند

تا کی بدت نامیم هر شب من در در با

تا چند وقت لرزد زمین غم و خلس شری

نه او صاع جهان که خبرت نیست نه غم

قوت پروانم ای صیبا چو کوی تو

دم مروان شدی مساز چون من آ

از کوی و خابرون نیایم

چو منبع از رود دل روزم سپید شده دا

خونم که چو آب تند حلاوت

زبان عینی که بدل ده ششم من نکند

مرا که مرغ دلم مانده در سنگه دام

ازین میوه که سبزه درین شهر صفا

ازین میوه که سبزه درین شهر صفا

ازین میوه که سبزه درین شهر صفا

ازین میوه که سبزه درین شهر صفا

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

سب بگوش چه رسد ناله مژگان  
 برده صیادم در این باغ و زخمه ی کنگ  
 وصل تو کرد نفس آخرت  
 نشسته کرد عالم بجهت تو  
 خوشتم که خیر ترا دوستی می نمودم  
 آمد شب و وقت یارب آمد  
 ماهم برین پرست لبیک در نیام  
 روز حشرم تو کوی که سب حجرت  
 مرا محزون ترا سپید دادند  
 گران کردند کوشش من آنکه  
 از من نهان شدت من جانانی گاهم  
 شاه فزونی شد رجایی بر ازارها  
 سرس زان شبید ان که ساکنان  
 از گریه کنتم کل بر شب خاکد رت  
 به پشامی مرا بر شب نشانی بر سردا  
 ز غلف و عده شش آغاز عشق خودم  
 شد از دو چشم تو ام شرم خویش آن پرده  
 نیامد بر سرم روزی که بر سرم دوغای  
 یا ترا میسند گنجانید بر روی من  
 هر کجای می کنسند من جانانه نو  
 شب بچران نینداغم زنی وار بچرخ  
 تو وقت حال من دانی که چون بر سردا  
 مسلمانان پسر سنده عالم  
 ز کلبنی که کلس دیده با نسی ای طبل  
 کاش چون واد بر سب غیر از تو

ناله بی اثر از مرغ کز تبار من است  
 حرفها دارم و در کج نفس تو ای کیم  
 از همه عمر آن نفسم آرزوست  
 کجان برند که رخ سوخته ام بجاکه سرت  
 کجانش آنکه مرا با تو شستای غمت  
 گو کب فرما دست آخر خسر غمت  
 کاش لبیده کسی خبر تو سدا بر تو بود  
 بهر کس تسبیح یا پر داده دادند  
 به غیب رخصت فریاد دادند  
 کلامم کز اول بر زبان دانم که جانم سرود  
 حن بنده را امید پر شمشیر شاه زند  
 گمانده دست تو در دانی همان شب  
 تا روز زنده بود در سر گشت کسر  
 که ز راه دگر هر جا روی من بخر با نام  
 که داد آنگهی از پوختیش بدود  
 چه کرده اند باین هر دو سکر آن پرده  
 مباد از زنده کردم باز و افرم و دشمنی  
 یا مر پشینه نگشاید بوی تو  
 غمت شد بکه نهاد بد معنی ز کرد

عشق در کوی بتان بسته طلسمی ز ط  
 شده آشکار ز کم طرافی در جان راز  
 فتنه سرای چشم ما ناست  
 کن صد ز کسی که بر از عز دور جوی  
 خوش آنکه حیرتین در بخشش چون  
 ابدا رحمت زبان یارب از خزان  
 مطرب شب مال سرگردانت و نانی  
 بر همین را وفا تسلیم کردند  
 نشید عشق و فنی دانست کیر که در محشر  
 نکوید که چه با کس حال خود حالت حال  
 صبا ز من بگریان زیر پست آزار  
 فریاد که حسنه ان زوفای تو بود  
 تا ز بر فاشتن من همه از جا خیزند  
 در واکه حریف راز دانم  
 غیرم نه دل ملک خود که هر گشت  
 ای که چون من شدت ساعدنا زمین  
 بعد ازین ای چه می چون بر جهان  
 این مرد قاصدیت که آید ز کوی تو  
 ای که کشتی بعد ازین که بر انوا بیم

که توان رفت درون لبیک بر من  
 و کر نه بر مغان هر چه گفت بنان  
 ناله کج قسم آرزوست  
 تو فاعلی ز خدا من سپردم ام بخت  
 ز ناز دادند و کوی که پوختی غمت  
 یارب حکیم دگر شب آمد  
 که زیر سایه خود مرغی بری دار  
 در میان مال حریف آسمانی سیرت  
 صستم را پوختی یا دادند  
 نشانی جز نشان خون خود در و شمشیر  
 که بنده او که هر کس چند و در لعل او  
 بگو که کار کسان نکند زبردسته  
 کفتم که کتون جور تو باو بگفت کس  
 هر شب از بزم تو عین زو گران خرم  
 حریسته زود کرد بد کلام  
 نه بخوابد تا بجا نیرد و سپهر  
 دست نشان که در زودت تو نم از بهترین  
 ستمه آیم از خدا ایستم مصلوبی تو  
 کار و دو بد و باز دستم بر روی تو  
 فکر دگر کن که چون کار ما را حشر  
 و کردار و سحر آه مهر دارد از بار  
 زمین بال کس نفس بخت نمی و ام نجی  
 شوق که اندر خسته دیوار حشر  
 من نگاه تو مایه زبان بگردان  
 تو چه غایب یاران آسمان کشتی

و بیا

و بیا

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

مگر وی خیر ازین کاری که او را چون آ	دلا ارجو که زیاده امتحان کردی	نیکند بود عوی و بنها کشی	چه خواهد بود که هر سده را که هستی
فی الرباعیات	تا حرفی که آشنده ماسی	می نشنوی از من آنچه که	فی الرباعیات
بزار بارش بجز کسبم که پوست با کف می	بزار بارش بجز کسبم که پوست با کف می	بزار بارش بجز کسبم که پوست با کف می	بزار بارش بجز کسبم که پوست با کف می
یکجا آب و زنی اینده سپیدار بیا	ز آنسب و گرم خواب نه سخنان	دریم ز تو در خواب سی یار بیا	دور از تو شمی از اثر زار بیا
تا آنکه ام شب سه روزم گرفت	میخندم بدم به سبده روزی روز	در دل سوزی ز تو نفروزم گرفت	در جان از تو اخ هفت سوزم گرفت
یار سیت که در کنار یاری بود	دین سره که در کنار جوی منی	ین شاخ گل تشمین خدای بود	این باغ سرگویی نگاری بود
آن سینه تو که بر کرد و داد این گرفت	وی ساحه کان خراب نفس در	وی داد و بخت سب خاک دست	ای برده ز غراب ماه غلت
آبی بلب آورده و در کسب گفت	کها که هر کفش آن قصه بگفت	کفتم که ز یار که هیچ نکفت	قاصد که شن خبر هیچ نکفت
آفتاب که تو در پیش منی روز سباد	آرزو که من پیش تو ام نشنود	در جان من این تشش جان بود	بجز تو نصیب منی و نفروز سباد
کها که ز بر کردی من می خندد	کرمان کرمان غیلی از شاخ کلی	کفتم ز طراوت من می خندد	و بدم کلک بصد من می خندد
در شگله که ام که شب سب کند	کردم ز نظم فغان که غم می کشد	از خنده شی من عجب سب کند	امشب که ز سب بطرب سب کند
این است شمی ز من یاری گرفت	این پارو ز می بخاک کوی رسید	این دیده فرو می ز خدای گرفت	این دل سر راهی بنگاری گرفت
هر کوی تو گفت و من گفت کبر	مگر نم اگر زار از تو خد م سب	هست از کرم روی کرمان چون	ای چه تو تا از ز بر آورد نصیب
روز زاری شب که دم سب ز پی	از عمر چهل سال گذشته است سب	مگر هر شب که روز کرد نصیب	ویم سر روز و شب که کا با این
آنموی چوب بزمین آرزوی چو	کشی شب و روزت ز چه شد سب	در سینه همه تشش در جان چو	بنا دارم از آن چه سب افروز
آن گاه مخاکنی و این کا و خطا	جایش و جان سمانی آینه خطا	در دایره وجود ذات تو خطا	تغنی نه خطا نه سب تکلت تو خطا
توسکنده فی نشی من شب سب	فرقت آری میان جنگ من و تو	از جنگ من و تو کا در بر من سب	هی بستر در صلح و کانه در جنگ
که دم می گوی شب که ترا دیدم	بر روز که شمع نور شیدم	از دیدن روز دیده و پوشیدم	بآن شب که رخت دیده کف چیدم
آنقدر که خدا کتا و بسن خوان	نیش و خد ابرویت این خوش باستان	خورشیدی و من نوشن خوان	همشیدی و جام تو شکستن خوان

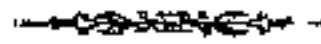
۵  
۱۰  
۱۵  
۲۰

فوقین امام بافت ماری تک غلام در روز پنجشنبه ششم ماه رجب هر چه  
 تا رنج کبیر او در دست و چهل و هفت از جهرت جناب حمی پنا  
 بخلا اقل خلیفه فقره علی مخلص سبیدی نویسنده

۲۰۰۰۰۰۰۰۰

در تاریخ ۱۳۰۶ هجری قمری این تصدیق نامه در شهر تبریز از طرف امیر کبیر  
 ۱۳۰۷

## تعلیمات



- ص ۲ سطر ۲ سوخته آتش عشق اوست کد مینالد و بی زبان است ... نسخه چاپی :
- سوخته زبان آتش عشق اوست که نمی نالد و زبانست ...
- ص ۲ سطر ۲ قصور مقصور .. نسخه چاپی : قصور بی قصور ...
- ص ۲ سطر ۴ گوهر شفاف ... و گوهر شفاف عمد مناف افروختد ... (ن . خ)
- ص ۲ سطر ۶ ما بعد النسب ... با بعد نسب ...
- ص ۲ سطر ۲ التهاب بوارق غضب ... از التهاب بوارق غضب ایردی ، بسبب  
بعد حبش ... (چ . مج . مس ) .
- ص ۲ سطر ۸ سیطلی ناراً ... (سورة مسد آیه ۳ )
- ص ۲ سطر ۸ کماورد فی احادیث القد سید . . در نسخه مطبوع از احادیث قدسی که در  
اختیار بنده است چنین حدیثی دیده نشد . لکن مجلسی در مجلد یازدهم از بحار الانوار  
در ذیل حالات امام سجاد (ع) از مصباح المتعجد شیخ طوسی حدیثی طویل از طاوس  
یعنی نقل کرده است و این عبارت در ذیل آن حدیث از امام چهارم بدین صورت آمده :  
یا طاوس دع عنی حدیث ابی و امی وجدی خلق الله الجنة لمن احسن و احسن  
ولو كان عبداً حبشياً و خلق النار من عصاه ولو كان ولدأ قرشياً ...
- ص ۲ سطر ۱۰ انارینا السماء الدنيا بزینة الكواكب (آیه ۸ سورة صفات )
- ص ۲ سطر ۱۱ از منع عروج بیروح آسمانی ...
- ص ۲ سطر ۱۱ الامن خطف ... (سورة صفات آیه ۱۱ ) .
- ص ۲ سطر ۱۳ ایمنه .. امه ...
- ص ۲ سطر ۱۵ یریدون ان یرفقوا انور الله بیفواهم و نابی لله الان یتم نورد ولو  
کره الکافرون (سورة توبه آیه ۳۷ ) .

ص ۲ سطر ۱۷ کنت گنراً مخفياً .. ( منارات السائرين ) تأليف نجم الدين

ابوبکر محمد بن شاه اوراسدی رازی معروف بدایه متوفی ۶۵۸ . ( احادیث مشنوی تألیف آقای فروزانفر ص ۲۹ ) . بعید است که این عبارت حدیثی مأثور باشد و بظن قوی از منشآت عرفاست .

ص ۲ سطر ۱۹ انهم كالانعام ... ماخوذ از آیه شریفه ولقد ذرانا لجنهم کثیراً من-

الجن والانس .. اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون ( سوره اعراف آیه ۱۷۹ ) .

ص ۲ سطر ۱۹ انك لانتهدي من احببت ( سوره قصص آیه ۵۶ ) .

در این سطر و سطر ۲۱ کاتب در استشهاد بآیات تخیلی کرده است و بایستی عبارت

چنانکه در نسخه جابی و نسخ خطی دیگر آمده است چنین باشد: درهامون الم تر انهم فی کل

وادیهیمون سرگردان خواهند بود ... و همانا آیه انك لانتهدي من احببت کنایه ...

ص ۲ سطر ۲۱ الم تر انهم ( سوره شعراء آیه ۲۲۵ ) .

ص ۲ سطر ۲۲ والذین جاهدوا فینا ... ( سوره عنکبوت آیه ۲۹ )

ص ۲ سطر ۲۵ من طلب شیئاً ... طاهرأ ضرب المعالی است ولی بعضی آنرا حدیث

پنداشته اند .

ص ۲ سطر ۲۵ خواه چه فرماید ... در نسخه کتابخانه مدرس سه سی و سه سالار، خواه چه حافظ میفرماید ...

نسخه جابی : چنانکه مرحوم مغفور جنت و درعوان آرامگاه شمس الدین محمد ...

ص ۳ سطر ۲ چون حسن دلاویز ... نسخه جابی و نسخ دیگر ( چون ) را ندارد .

ص ۳ سطر ۲ معجزه یافتند .. چنین است در نسخه جابی و بعضی نسخ و طاهرأ

معجزه باقیه ... و مقصود قرآنست .

ص ۳ سطر ۱ محلی ... مخلی ..

ص ۳ سطر ۱۰ بجر آفرینش ... سحر آفرینش .

ص ۳ سطر ۱۱ وأن من الشعر حکمة ... این حدیث از طرق اهل سنت باسناد

متعدد و بامختصر اختلاف وارد است :

أن من الشعر حکماً ومن البیان سحرأ ( مسند احمد ج ۴ ص ۲۵۲۴ طبع دار المعارف ) .

- این من الشعر حکماً و این من القول سحرأ ( همان کتاب ص ۲۴۷۵ ) .
- أن من البيان سحرأ وان من الشعر حکماً ( همان کتاب ص ۲۷۶۳ ) .
- ص ۳ سطر ۱۱ نبوت... اگرچه در سلسله سنیلد و طایفه جلیله نبوت ...
- ص ۳ سطر ۱۳ اما تعارض اخبار و نبوس ... مقصود آیه ۲۲۴ سوره شعرا و روایات وارد در مذمت شعراست، با احادیث فوق و از جمله احادیث وارد در مذمت شعر حدیث: ان یمتلیء جوف احدکم فیحاً خیر له من ان یمتلیء شعراً ، است (مسند احمد ج ۳ حدیث ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷) . یا حدیث : كان الشعر ابغض الحدیث الی النبی (ص) . (مسند احمد ج ۶ ص ۱۳۵ و ۱۴۸ و ۱۸۸) ،
- ص ۳ سطر ۱۵ دفتر معانین ... دفتر معانین ...
- ص ۳ سطر ۱۵ الشعراء .. ( آیه ۲۲۴ سوره شعرا )
- ص ۳ سطر ۱۷ در تذهیب .. در تذهیب ...
- ص ۳ سطر ۱۷ ان للهد کنوزاً تحت العرس ... حدیثی را بدین مضمون یافتیم . احتمال دارد از سلسله احادیث معجولده باشد .
- ص ۳ سطر ۱۹ بس هر گاه فسادى در ضمن نظم مع صعوبته محتمل است در کلام ثریز بسهولتد و بطریق اولی متصور است .. ( نسخه جایی )
- ص ۳ سطر ۲۰ و از آیات و اخبار در کلام اهل افکار هم منعی ...
- ص ۳ سطر ۲۱ و ما عامنناه الشعر و ما ینبغى له ان هو .. (سوره يس آیه ۶۹) |
- ص ۳ سطر ۲ و للهد رقائق . این جمله در نسخه جایی و بعض نسخ خطی دیگر موجود نیست و بهرحال بدینصورت خطای کاتب است باید لاله در التال یا لاله در قائله یا لاله در قائله باشد .
- ص ۵ سطر ۵ مجمره اولی درد کر ... در بعض اسمی که در این فهرست آمده است در نسخ اختلافاست که بموقع خود و هنگام ذکر احوال شعرا بدان اشاره خواهد شد ، بنابراین در اینجا از بحث در این باره صرفنظر میشود .
- ص ۸ سطر ۹ این محمود شری .. منظور ابو احمد محمد بن محمود اسکاتین

غزنوی است . در نسخه چاپی کنیه او ابو محمد آمده است و درست نیست .

ص ۸ سطر ۱۲ ابن یمن متولد در حدود ۶۸۵ متوفی در هشتم جمادی الاخر

سال ۷۶۹ (مقدمه دیوان ابن یمن بقلم آقای سعید نفیسی چاپ ۱۳۱۸ ) .

در لغت نامه دهخدا زیر کلمه ابن یمن تولد او بسال ۸۶۳ یا ۶۵ یا ۶۹

ضبط شده و چنین آمده است : ابن یمن در آغاز مداح طغایمور بود سپس سربداران

بیوست و پیدا است که در رقم ۸۶۳ تحریفی در مطبوعه رخ داده و می بایست ۶۸۳ باشد زیرا

دولت سربداران در ۷۳۷ آغاز و در ۷۸۳ پایان یافته است .

ص ۸ سطر ۱۵ چون جامعه جرمین . . .

ص ۸ سطر ۱۹ دو قرص نان اگر . . .

ص ۸ سطر ۲۲ اگر دو گاو . . .

دو بدره گاو بدست آوری و مزرعه ای یکی امیر و دیگر را وزیر نام کنی

و گر کفاف معاشت نمی شود حاصل زوی و شام سعی از جهود وام کنی

(دیوان ابن یمن بتصحیح آقای نفیسی ص ۱۳۱) .

ولی ظاهراً بدره گاو نیز مصحف است و صحیح برزه گاو است یعنی گاو کشت

و برزه کشت و زراعت است .

ص ۸ سطر ۲۳ کمر به بندی و بر بردگی . . . در نسخه چاپی نیز چنین است

ولی در دیوان ابن یمن : کمر به بندی بر چون خودی . . . ضبط شده .

ص ۸ سطر ۲۳ در شهور سنه . . . جمادی الاخر سال ۷۶۹ چنانکه گذشت .

ص ۸ سطر ۲۴ یا راضی شود . . .

ص ۸ سطر ۲۵ با یک اجل . . .

ص ۹ سطر ۱ سلطان ابوسعید . . . کنیه وی ابو یزید است نه ابوسعید و نام وی

عبدالله و لقب او مظفر الدین است ( تولد و نام و لقب و کنیه او را فصیح خوافی در ضمن

نقل حوادث سال ۷۵۷ چنین ضبط کرده است :

( ۷۵۷ ولادت سلطان مظفر الدین ابو یزید عبدالله ابن امیر مبارز الدین



محمد بن مظفر) مطابق ضبط فصیح خوافی سلطان بایزید سی و پنج سال عمر کرده است ولی سایر مورخین مانند صاحب روضة الصفا و صاحب جامع التواریخ حسینی عمر او را سی و هفت سال دانسته اند .

صاحب جامع التواریخ حسینی نوشته : \* و در اثناء این حال سلطان بایزید بن امیر محمد مظفر در شوال سنه اتمی و تسعین و سبعمائده رنجور شد و بعد از چند روز خستگی بجوار رحمت ایزد بیوست . سلطانی شجاع خوب منظر پیری پیکر زیبا صورت نیک سیرت متعدد و کمالات آراسته . از اشعار آبدارش این رباعی در قلم می آید . رباعی سلطانی است :

از واقعه ای ترا خبر خواهم کرد . ( تاریخ عصر حافظ ج ۱ ص ۴۱۳ ) .  
مؤلف معجم الانساب بنقل از تاریخ گزیده تولد مظفرالدین را سال ۷۲۵ نوشته است . ( ص ۳۷۹ ) .

ص ۹ سطر ۹ انا بک بن سعد زنگی ... مقصود انا بک مظفرالدین ابو شجاع سعد بن زنگی است چنانکه در مقدمه نیز انا بک سعد بن زنگی ثبت شده (ص ۵ کتاب سطر ۸) .  
مؤلف دستورالوزرا ، آرد : نوبتی انا بک اسعد را رسالت نزد محمد خوارزمشاه فرستاد و سلطان بر لطف طبع او و قوف یافت و او را منظور نظر عاطفت گردانید .  
روزی در اثنای سرخوشی این بیت را گفت :

در زرم خو آهیم و در نرم جو هموم      بر دوست مبر کیم و بر دشمن شوم  
و اسعد را فرمود که بیت دیگری بگوی اسعد در بدیده گفت :  
از حضرت ما برند انصاف بشام      وز هیبت ما براند زهر بروم  
دستورالوزرا تصحیح آقای نفیسی (ص ۲۳۸) .

ص ۹ سطر ۵ ارج بفتح اول و سوم یکی از خره (بخش) های آبدرد فرس بغوز  
۱۵ هزار و عرض ۱۲ هزار گز ( لغت نامه دهخدا )  
ص ۹ سطر ۸ انوشکین . . .

ص ۹ سطر ۱۰ هوس سلطنت کرده عرج معارج اهت و جلاز گردیدان را .

ص ۹ سطر ۱۲ سقسین . . صاحب رشیدی گوید: سقسین بفتح اول و کسر دوم و لایثی است از ترکستان و بعضی سقسین خوانده اند . بگفته ابوالفدا این شهر در کنار طنابرس بوده .

(برهان قاطع تصحیح آقای دکتر معین)

ص ۹ سطر ۱۸ و در سنه ۹۲ بابل روحش ... ترجمه احوال او در مجمع الخواص صادقی کتابدار آمده است (ص ۱۲ و ۱۳) و آقای دکتر خیام پور ذیل ص ۱۲ در دانشمندان آذربایجان به نقل از دول اسلامی ص ۲۰۳ نوشته اند : وی در ۹۴۳ بحکومت رسید و در ۹۷۵ بامر شاه طهماسب اسیر شد و ساز ۹۸۵ بامر شاه اسماعیل دوم آزاد گردید سپس بحکومت رسید و بسال ۹۹۹ شاه عباس کبیر او را مغلوب ساخت (انتهی) در لغت نامه دهخدا آرد : سلطان محمد که پس از شاه اسماعیل سلطنت یافت او را امارت گیلان داد . (انتهی) مؤلف دانشمندان آذربایجان به نقل از خلاصه الاثر وفات او را سال ۱۰۰۹ در بغداد نوشته

ص ۹ سطر ۲۳ بالآخره در سنه ۹۸۴ در مشهد رضوی ... چنین است در (هـ) الفصحاء ج ۱ ص ۱۰) و قاموس الاعلام (ذیل ص ۲۳ مجمع الخواص) ولی مؤلف الذریعه مرگ او را سال ۹۴۰ ثبت کرده است (الذریعه ج ۹ جزء ۱ ص ۹۱)

ص ۱۰ سطر ۱ امام قلی خان . امام قلی خان بن دین محمد بن جان وی از خانانی است که بر بعض بلاد ماوراءالنهر حکومت داشتند در ۱۰۱۲ بحکومت رسید و در ۱۰۶۰ درگذشت . رجوع شود به (معجم الانساب ص ۲۰۶) .

ص ۱۰ سطر ۳ امینی . . صادقی کتابدار در مجمع الخواص نام او را بولقلی بیك نوشته و گوید کتابدار علیقلیخان بیگلریگی هرات بود (مجمع الخواص ص ۱۰۷) . در تذکره سرو آزاد نیز نام او بولقلی بیك است و مرگ او را سال ۱۰۱۳ در برهان پور نوشته است (ص ۲۱ کتاب) .

ص ۱۱ سطر ۴ آهی ... ترجمه احوال وی در مجالس النفايس و تحفة سامی و ریحانة الادب مسطور است . مؤلف ریحانة الادب نویسد : وی بسال ۹۲۷ درگذشت

( ج ۱ ص ۳۱ ) .

ص ۱۱ سطر ۱۴ بدیع الزمان میرزا ... سام میرزا صفوی در تحفه سامی ویرا به علو طبع و هنر پروری و سخاوت و شجاعت ستوده است آنگاه چنین نویسد : بعد از وفات حسین میرزا برادر کهنترش را در امر سلطنت شریک کرد و چند روز با اتفاق یکدیگر بکار مملک برداختند . اوائل محرم ۹۱۳ محمدشیرازی بر آنان هجوم آورد و بدیع الزمان میرزا بگرم سبزشد و دیگر بار باستر آباد آمد و از آنجا بعراق رفت و درری سکونت جست . سپس بهوای سلطنت افتاد و در باستر آباد نهاد ولی از حاکم آنجا شکست خورد و به هندوستان رفت و یکسال در آنجا بود سپس مراجعت کرد و در شنب غازان توقف کرد و بسال ۹۲۶ بیماری طاعون در گذشت ( از تحفه سامی ص ۱۲ - ۱۳ ) .

ص ۱۱ سطر ۱۲ دهرام میرزا ... برادر شاه طهماسب اول است در نسخه جایی وفات او را بسال ۹۵۶ نوشته است و در مجمع الفصحاء ۹۵۵ ثبت است و در قاموس الاعلاء ۹۵۲ آمده است .

ص ۱۲ سطر ۱ با شاهزادگان دیگر شبید شد ... بسال ۹۱۴ هـ .

ص ۱۲ سطر ۴ جذبی ... در فهرست کتاب نمی از وی ذکر نشده . مؤلف الذریعه نویسد : جذبی کرد ، پادشاه قلی بن شاه قلی ، مؤلف طبقات اکبری نویسد وی از قدیم اکبر شده بوده است ( ج ۲ ص ۵۰۳ ) . پس احتمال داده است که این جذبی همان جذبی انصاری است که ترجمه احوال او در تذکره صبح گلشن ( ص ۲۰۰ ) آبادی ( ص ۳۱۹ ) آمده است .

ص ۱۲ سطر ۶ جزوی در فهرست مقدمه . او را جزوی صبط کرده است و در حای هند جزوی آمده و مؤلف الذریعه ( ج ۹ جزء اول ص ۱۹۲ ) در رجائت "لادب" ( ج ۱ ص ۲۵۲ ) نیز او را بدین نام نوشته اند . در ترجمه مجالس اللغات ( تصحیح آقای حکمت ص ۱۵۸ و ص ۳۰۵ ) ما جزوی ثبت است . در رجائت "لادب" در قاموس الاعلاء ترکی گوید وی بسال ۹۱۰ در گذشت .

ص ۱۳ سطر ۴ : و گرنه من که باشم ...

ص ۱۳ سطر ۱۲ احسن بيك... این مرد در دستگاه شاه عباس سمت دلقکی داشته و خط نسخ را نیکو مینوشته. شاه تمام کسانی را که در ایران ریش خضاب می کردند رعیت اوساخته بود و از این راه فایده کلان می برد. (زندگانی شاه عباس ج ۱ ص ۳۹ و ۲۹۱).  
ص ۱۳ سطر ۱۷ بروی لاله و گل ...

ص ۱۳ سطر ۲۱ میرزا خاکی علی قلی خان لکزی در تذکره خود ... مفاد این عبارت ایتست که خاکی علی قلی خان لکزی مؤلف تذکره ریاض الشعراست. و او این بیت را در کتاب تذکره خود بنام خود ثبت کرده است. این مفهوم گذشته از اینکه مخالف نص نسخه مطبوع و نسخ خطی دیگر است با این نسخه نیز مغایرت دارد. زیرا علی قلی خان لکزی را مؤلف در ضمن شعرای معاصر در صفحه ۴۲۳ این کتاب ذکر کرده است. بعلاوه لقب علی قلی خان والد است ند خاکی. بنابراین باید عبارت را بدین نحو تصحیح کرد:

میرزا خاکی، علی قلی خان لکزی در تذکره خود نوشته که در زمان، شاه طهماسب بوده این شعر از اوست ..

ص ۱۴ سطر ۵ زیاده بر این از احوالش ... از شعرای قرن دهم هجری و معاصر صادقی کتابداز است. وی در مجمع الخواص همان يك بیت متن را بنام او ثبت کرده و نویسد: از نوخاستگانست و هنوز صفائی دارد طبعش هم خوست (مجمع الخواص ص ۱۲۶).

ص ۱۴ سطر ۶ فوقی در نسخه حبی فوقی آمده. نصر آبادی نزاو را فوقی کاشی ضبط کرده است و گوید اصلش از تر کمانست اما در کاشان متوطن بوده (تذکره نصر آبادی ص ۲۷۶) مؤلف ریحانة الادب وفات او را سال ۹۶۹ نوشته است (ج ۲ ص ۵۰)  
ص ۱۴ سطر ۱۴ رحیمی ... عبدالرحیم خان خاتان امن بیرام علی خان بامحمد بیرام خان بن سیف خان بن علی بیك بن یارعلی بن پیرعلی بن علی شکر از ایل بهارلو تر کمان متولد در ۱۴ صفر ۹۶۴. در سن پنجسالگی وی پدرش بقتل رسید و اکبر شاه

اورا تربیت کرد. گویند بچهار زبان فارسی و هندی و ترکی و عربی شعر میگفت و بسال ۱۰۳۶ درگذشت. میر عبدالباقی کتاب مآثر رحیمی را بنام او نوشته (الذریعه جزء ۲ از ج ۹ ص ۳۵۷). نصر آبادی نویسد: مشارالیه در هندوستان متولد شده جامع حیثیات و حاوی کمالات بوده و در نظم و نثر کلاش مرغوب و سخنش محبوب، منشآت شیخ ابوالفضل و تاریخ اکبری دلیل است بر کمالات او و اگر بمطالعه عزیزان رسیده تصدیق خواهند فرمود.

ص ۱۴ سطر ۱۹ رهی... سلطانعلی بیگ شاملو. نصر آبادی نویسد: چند مشارالیه در زمان شاه عباس ماضی دیوان بیگی و اینک آقاسی باشی دیوان بود. مجملات سلطان علی بیگ جوان قابل با اهمیتی بود طبعش در کمال غنا و خاطرش در نهایت بلند پروازی و استغنا در سلك پساوولان صحبت بود... ولی سر بان منصب فرود نمیآورد... بر خورداری نیافته و در حین جوانی زخت بمرجع کشید. مثنوی در بحر تحفه العراقین خاقانی گفته این چند بیت از آن مثنوی مرقوم شد:

از دست زمانه داد و بیداد	ویران شود این جهنم آباد
گلهاش همه دهن دریده	دلهاش تمام غنچه چیده
راهی که بنفشه کرده ای نام	بی شرم زود بچشم بادام
ای آنکه ز مطربی زنی دم	موسیقاری شمار عالم
دم نمدمکن باینکه راهی است	در هر نفسی به پیش چاهی است
ای ساخته راه در دل تنگ	افتد ز تو آه در دل سنگ
از سینه هر که شد ترا زو	تیر تو بلند کرد بازو
ای دیده نژاد راه دیدار	بیش از همه چیز آب بردار
از اول نامت ای سر افراز	گردید زهم لب حیان باز...

( تذکره نصر آبادی ص ۲۷ - ۲۸ )

ص ۱۴ سطر ۲۱ سامری... صاحب این ترجمه در نسخه مطبوع و نسخ خطی دیگر سحری است نه سامری. مؤلف تذکره صحیح روشن از او نام برده و شعرو بر آورده

ت (ص ۲۷۹ . الذریعه جزء دوم از ج ۹ ص ۴۱۴) .

مؤلف دانشمندان آذربایجان از سامری خلف حیدر تبریزی نام میبرد و گوید درزی تجارت بهندوستان رفته و بحضور خانخانان رسیده و سپس ابیاتی متفرق از وی آورده است (ص ۱۷۶ کتاب) و معلوم نیست که آیا این دو شاعر یکی هستند یا دو تن .

ص ۱۴ سطر ۲۳ ساحری اسمش محمود بیك .. در این نسخه تخیلی رخ داده است . زیرا صاحب این ترجمه سالم است نه ساحری . محمود بیك سالم تبریزی از اعیان تبریز و از احفاد جهانشاه خاست . در ایام جوانی بتحصیل علم پرداخت و در میدان سخنوری از امثال و اقران قصب السبق در ره بود . . آرا در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه‌ای دارد که بنیان بیان فصاحت بین آنرا کماینبغی از جمله محالات می‌شمارد و نظم کتاب یوسف و زلیخا بر ثبوت این معنی دلیلی است مبرهن . . (خلاصه الأشعار . بنقل از دانشمندان آذربایجان (ص ۱۷۳) صادقی کتابدار در مجمع الخواص آرد :

محمود بیك سالم از مشاهیر و معارف طایفه تر کمانست . شخصی بسیار آرمیده و خوش رفتار و مصاحب بود . شعر شهرت دارد و در اسلوب متنوی طبع خوبی داشت . یوسف و زلیخا را تشع کرده و در حقیقت اگر نامش « یوسف و زلیخا » نبود آن ابیات شهرت مییافت . از قرار معلوم خمسه را تشع کرده است . مانند دیدیم ولی این ابیات را شنیدیم . . (ص ۱۱۰ کتاب) سپس مؤلف ابیاتی از یوسف و زلیخا و ابیات متفرق دیگری از مهر و وفا و لیلی و مجنون و غزلیات او آورده است . (ص ۱۱۱ کتاب) . و رجوع کنید به گلستان مسرت (ص ۱۶۰) پژمان (۱۶۷ - ۱۳۱) . الذریعه ( جزء ۲ از ج ۹ ص ۴۲۱) .

ص ۱۵ سطر ۳ سامی ... متولد در روز سه شنبه بیست و یکم شعبان ۹۲۳ و بسال ۹۶۹ شاه طهماسب ویرا دستگیر و زندانی کرد و بسال ۹۸۳ شاه اسمعیل ثانی او را با

دیگر شاهزادگان صفوی بکشت ( مقدمه تحفه سامی تصحیح مرحوم وحید ص ۵ ) .  
 ص ۱۵ سطر ۶ سامی اسمش لطفعلی بیگ ... لطفعلی بیگ بن اسماعیل از امرای  
 چرکس تخلص وی ابتدا نجیب بود سپس سامی تخلص کرد . نسخه ای از دیوان وی  
 در کتابخانه ملک بشماره ( ۵۱۲۱ ) موجود است مشتمل بر متجاوز از ۵۵۰۰  
 بیت که در قرن یازدهم هجری نوشته شده است ( الذریعه جزء ۲ از ج ۹ ص ۴۲۳ ) .  
 ص ۱۵ سطر ۸ سدیداعور ... مؤلف الذریعه وفات او را بسال ۵۶۲ نوشته است ( جزء  
 ۲ از ج ۹ ص ۴۳۵ )

ص ۱۵ سطر ۱۰ سلیم ... نصر آبادی باوی معاصر بوده و او را ملاقات کرده است .  
 سلیم بسال ۱۰۵۷ در گذشت اشعاری از وی در کتابخانه رضوی ضمن مجموعه ای  
 موجود است نسخه ناقص دیوان وی در کتابخانه ملک بشماره ۵۵۳۹ و نسخه کامل آن در  
 کتابخانه راجه فیض آباد و دو نسخه در کتابخانه مجلس شورایی وجود دارد ( الذریعه  
 جزء ۲ از ج ۹ ص ۴۶۴ ) . ترجمه احواز او در اغلب تذکره های متأخران دیده میشود .  
 ص ۱۵ سطر ۱۹ سهیلی ... دولت شاه نوید : از سهیلی شنیدم گفت تخلص را از  
 شیخ آذری گرفتم . وی بسال ۹۱۸ در گذشت و بعضی ۹۰۷ نوشته اند .

ملا حسین کاشفی افوار سهیلی را بنام او تألیف کرده است ( الذریعه جزء ۲  
 ج ۹ ص ۴۷۹ )

ص ۱۵ سطر ۲۵ مولانا شانی ... صادقی کتابدار در مجمع الخواص او را نام برده  
 و نویسد: در تقلید با بافغانی موفق شده و دیوانی با تمام رسانیده است .

معاندان او گویند اکثر ایات خوب خود را از دیگران گرفته است . سپس از  
 قول مدعیان ایاتی از امام فخر ، امیر خسرو ، فروغی ، نرگسی ، حالتی آورده است که مضمون  
 آن با ایاتی که نام شانی نوشته مطابقت دارد ( ص ۱۱۳ - ۱۱۴ مجمع الخواص ) .  
 آقای فلسفی در زندگانی شاه عباس آورده اند : نسف آقا معروف به وجیه الدین شانی تکلو  
 در آغاز سال ۱۰۰۲ هجری قمری در اصفهان بحلقه ندیمان شاه عباس در آمده بود دو  
 سال بعد روزی شاه صفیران سنی مذهب از بنو عثمانی را در شهر قم بحضور پذیرفته بود  
 شانی اشعاری را که در باره یکی از غزوات علی (ع) و درستایش آنحضرت ساخته بود

در آن مجلس خواند و چون بدین بیت رسید :

اگر دشمن کشد ساعز و گرد دوست      بطق ابروی مردانه اوست

شاه عباس و جنوخر سندی بسیار نشان داد و شاید بسبب آنکه سفیران عثمانی و ازبک حضور داشتند در تحسین شعر و شاعر مبالغه کرد و دستور داد که در همان مجلس شانی را در ترازویی بزرگ کشیدند و زر را بصله آن شعر بدو بخشید .

شانی دو روز پس از آنکه بزرگ کشیده شد باز اشعاری برای شاه فرستاد و از او درخواست مقداری جو کرد زیرا که در آن ایام جو در اردو کمیاب شده بود . شاه عباس چنین درخواست ناچیزی را پس از آن عطای گران نه یسندید و شانی را از نظر افکند و چون در همان اوقات از قزوین ماصفهان رفت او را با خود نبرد . شانی در سال ۱۰۳۲ هجری قمری در گذشت ملا لطفعلی نام درباره بخشش شاه عباس سروده است :

شاهها ز کرم جهان منور کردی      ملک دل عالمی مسخر کردی

شاعر که بخاک زه براس شده بود      برداشتی و برابر زر کردی

( زندگانی شاه عباس ج ۲ ص ۳۰ - ۳۱ )

ص ۱۶ سطر ۱۴ بعد از آنکه بدر خود مظفر را از حلیه بصر عاری ساخت . . . پدر شاه شجاع و شاه محمود امیر مبارزالدین محمد و محمد فرزند شرفالدین مظفر اول است . مبارزالدین در ۱۵ جمادی الاخر سال ۷۰۰ متولد شد و در ۱۹ رمضان سال ۷۵۹ پسران وی دیده او را میل کشیدند و بسال ۷۶۵ در بم در گذشت . جلوس شاه شجاع ۷۵۹ یا ۷۶۰ و وفات او ۷۸۶ است . رجوع شود به (معجم الانساب ص ۳۷۹ و تاریخ عصر حافظه تألیف دکتر غنی ص ۱۹۲ و ۳۱۲ ج ۱) بنا بر این تاریخ ۷۸۵ درست نیست .

ص ۱۶ سطر ۲۰ - که شوهریت نباید . . . این مصراع بدین صورت مشوش است و در نسخه چاپی و نسخ دیگر بجای آن آمده است :

که چرخ کار ترا بر مراد خویش نپاد

ص ۱۶ سطر ۲۴ نظریه بی ادبی که دانی . . .

ص ۱۷ سطر ۱ گویند سلسله نشس به سلطان سجر می رسد . . . مؤلف معجم الانساب گوید وی مدعی بود که نسبت او بآل شنسب (ملوک غور) می رسد .



ص ۱۷ سطر ۱ ملث ایشان . . . مجموع مدت حکومت ابن خاندان ۱۴۸ سال بوده است ( معجم الانساب ص ۳۸۳ . ترجمه طبقات سلاطین اسلام ص ۲۲۴ ) .

ص ۱۷ سطر ۹ نقل کرده اند . نسخه چاپی نقل کرده اند . . . گویا نظر مؤلف بعبارت سام میرزای صفه است که درباره شوقی نویسد : در دوره صاحب حسنی باشاعران ملاقات داشت بنا بر آن شاعر شد ( تحفه سامی ص ۱۸۶ ) .

ص ۱۷ سطر ۱۰ تذکره ای بر احوال معاصرین خود نوشته ... این کتاب مجمع الخواص نام دارد و بزبان ترکی جغتائی است . آقای دکتر خیام پور آنرا بقاری ترجمه کرده و در تیریز سال ۱۳۲۷ شمسی طبع شده . تولد صادقی در سال ۹۴۰ هـ در تیریز بوده است ( مقدمه مجمع الخواص ص ۵ ) .

ص ۱۷ سطر ۱۹ وی آخرین سلاجقه و خسرو شام و عراق بود ... مقصود مؤلف طغرل ابن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک شاه است . اما کناره گیری او از ملک ، باختیار او نبود بلکه محمد ابن ایلتگز قایب وی کار را بدست داشت و سلطان عملاً مهجور بسر میبرد .

ص ۱۷ سطر ۲۵ سروقند جلوه کرد ...

ص ۱۸ سطر ۷ عادل . . . در نسخه چاپی او را عادل ضبط کرده .

ص ۱۸ سطر ۸ بجهت تعیین جلوس ... بجهت تعیین ساعت جلوس ... ( ن . ل ) یعنی منتظر بود منجمان ساعت نیکویی برای او تعیین کنند .

ص ۱۸ سطر ۱۱ در سنه ۹۸۳ . در معجم الانساب مرگ او را بسال ۹۸۵ نوشته است و در ذیل همین صفحه نویسد چون متمایل باهل سنت بود در سوم ذوالحجه سنه ۹۸۵ مسمومش کردند .

ص ۱۸ سطر ۲۰ که اگر سخاف ... ظاهر اسخافت .

ص ۱۸ سطر ۲۲ و در سنه ... در سال ۱۰۳۸ در گذشته است .

ص ۱۹ سطر ۸ طهماسقلی . . طهماسبقلی ( ن . ل ) .

ص ۱۹ سطر ۱۴ عمادی ... در نسخه چاپی اورا عماد لرنوشته و دریتی هم که از او در کتاب آمده است نام او چنین است .

ص ۱۹ سطر ۲۰ هر کس بدید گفت . . . نسخه چاپی: هر کس شکفت گفت . . .

ص ۱۹ سطر ۲۲ فنائی ... وفات امیرعلیشیرازا سال ۹۰۶ نوشته اند . برای ترجمه و شرح حال او رجوع شود بمقدمه مجالس الثمائن بقلم آقای علی اصغر حکمت .

ص ۲۰ سطر ۱ رحمت مکن . . . لعنت مکن . . .

ص ۲۰ سطر ۶ بمجلس . . . بمجلس . . .

ص ۲۰ سطر ۱۱ معشوقی داشته دسمی بسیمائی ... نام این شخص را در نسخ دیگر سبحانی نوشته اند . صادقی کتابدار درباره او نویسد: در میان امیرزادگان کرمان جوانی چنین آدمی وش و نیکونهاد و خاتم شیوه کم است . از باب نظم و اصحاب هنر را نامیتوانست رعایت می کرد . گویند بسکه عاشق بیسند و صاحب نوق بود بدست خواجده زاده اش کشته شد اللهم ارزقنا . مولانا وحشی اغلب اوقات با قاسم بیات معاشرت داشته است . طبع شعر ملامی دارد ( مجمع الخواص ص ۶۵ ) . سپس ایانی از او آورده است

ص ۲۰ سطر ۱۹ آن شهریار با حصار . . . با حسان . . .

ص ۲۱ سطر ۲ مهدی قلیخان . . . جاپ هند مهدیقلی بیات

ص ۲۱ سطر ۷ یشکل ز کون . . . بشکل ز کون بنجد رطل . ( بنجاه رطل ) .

ص ۲۱ سطر ۱۴ و از تو این . . . و از تو این

ص ۲۱ سطر ۱۸ بی تو چون در گریه . . .

ص ۲۲ سطر ۱ محمد مؤمن میرزا . . . سام میرزا صفوی در باره وی نویسد :

محمد مؤمن میرزا ولد خلف و در صدف بدیع الزمانست و در ملاحظت نادر آن دوران . طراوت عذارش غیرت گیسو گری و اوامع رخسارش قمر و مشتری . از رفتار قامت رعنائس سرو سبھی را بای در گل و از گفتار روح افزایش غنچه سوری را خون در دل اما بیشتر از آنکه گل امید از باغ مراد چیند بخار فنا گرفتار شد و قبل از آنکه خوشه آرزو از مزرع حیات بر چند

ش بیاد یغمارفت ... در شهور سنهٔ اثنی و تسعمائه (۹۰۲) چون بدیع الزمان بنا بر اسبابی که در تواریخ مذکور است با والد ماجد خود اظهار عداوت نمود، چون صدای مخالفت بگوش جدش (جد محمد مؤمن) رسید بجد تمام متوجه دفع غائلهٔ او شد. مظفر حسین پسر (در نسخهٔ مطبوع پدر نوشته شده و غلط است) خود را بالشکر ظفر اثر جهت آن مهم بر اثر او بحاجب استرآباد فرستاد. قرآن دوشاهزاده باسترآباد افتاده در برابر یکدیگر ایستادند. بعد از اشتعال فائره هیجا مظفر حسین میرزا بسمت ظفر اختصاص یافته محمد مؤمن میرزا اسیر سر پنجهٔ تقدیر شده در آن حین این مطلع را حسب حال خود فرمود:

منم کز ضرب نیغم بیشد خالی از غضنفر شد      فلک یاری فکر دای دوستان دشمن مظفر شد  
چند یوم در قلعهٔ اختیارالدین محبوس بود. در شهور سنهٔ ثلث و تسعمائه (۹۰۳) خدیجه بیگم و والدهٔ مظفر حسین که فی الحقیقه خمیرمایهٔ فساد بود در وقتیکه پادشاه از جام غفلت بیپوش افتاد حکم قتل او کرد و نهال حیاتش از پای در آورد. علی الصباح که سلطان چهارم سراز کنگرهٔ افق بدر کرد چون بر نو این خبر بر بیشگاه شهود آن حضرت پادشاه تافت، انگشت ندامت بدندان حسرت گزید. چون قضا کار خود کرده بود از آن چه فایده ... این مطلع مشهور بدان مرحوم مغفور منسوبست:

وزیدی ای صبا بر هم زدی گلهای رعنا را      شکستی ز آن میان شاخ گل نوردستهٔ ما را  
( تحفهٔ سامی ص ۱۲ - ۱۵ ) .

ص ۲۲ سطر ۳ و کان ذلک ... سال قتل او ۹۰۳ است چنانکه گذشت. در نسخهٔ مطبوع ۹۳۰ آمده ولی خطاست.

ص ۲۲ سطر ۶ میلی ... معاصر وی صادقی کتابدار دربارهٔ او نویسد: از طایفهٔ نکلوست. خدعتکار زادهٔ سلطان محمد خدا بنده پادشاه بود. در ملازمت مرحوم سلطان ابراهیم میرزا تربیت یافت و شاعر مسلم گردیده ابیات زیادی از وی مشهور شد. از قضا به هندوستان رفت و در آنجا وفات یافت ... (مجمع الخواص ص ۱۰۵) .

ص ۲۳ سطر ۲۵ ملا و ارسته ... نصرآبادی دربارهٔ وی نویسد: حیثش از نظم

وشر غرابت داشت. مدتها درهند بود سفر بسیار کرده و شعر بسیار گفته... باصفهان آمده در اوایل جلوس شاه عباس ثانی در مجلس راه یافته از راه مضحکه با میر مظفر ترک گفتگو های درشت نموده بعد از آن بد یزد رفته در آنجا باز با میرزا مظفر خوشنوی واقع شده (۱) زبان هجو او گشوده مثنوی هر روز (۹) نمکینی در آن باب گفته بعد از آن باصفهان دلالی زغال و همیڈ میدان کهنه را بو طیفه خود گذرانیده و در سنه ۱۲۵ (۴) (ظاهراً ۱۰۲۵) فوت شد ( تذکره نصرآبادی ص ۳۳۵). رجوع شود به ریحانة الادب (ج ۴ ص ۲۶۶)

ص ۲۵ سطر ۷ من شهور سنه ۹۲۹... سام میرزا حقوی سال قتل او را ۹۳۶ نوشته است (تحفه سامی ص ۹۴) و در ریحانة الادب بنقل از سفینه الشعر اءونذ کره حسینی نیز سال ۹۳۶ ضبط شده و ماده تاریخ قتل او را بنقل از کتاب اخیر (کشت سیف الله ۹۳۶) نوشته است و گوید سیف الله با مرعیدالله خان از بک او را کشت (ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۲۰)

ص ۲۵ سطر ۱۰ شعبده باز... شعبده باز سپهرز آتش...

ص ۲۴ سطر ۱۶ بگذار که در روی... بگذار که در روی تو...

ص ۲۵ سطر ۱۸ جمله آن طایفه وجود اضافه است.

ص ۲۵ سطر ۲۳ و آنچه از نواریخ ملاحظه شد... وی یعقوب بن اوزن حسن

ششمین امیر از امرای آق قویونلوست که در ۸۸۴ ه بامارت رسیده است (معجم الانساب ص ۳۸۴) ترجمه نسبت مسوطی از وی در تحفه سامی (ص ۱۷ - ۱۸) آمده است

ص ۲۶ سطر ۵ آبادانی ولایت مذکور از اوست... وجه اشتقاق هائی که برای

آذربایجان نوشته همگی عامیاند و بی اساس است. آذربایجان = آذرباتگان بنام آتر

پات = آذرپناه. نگاهبان آتش که خاندانی در آن سرزمین بوده اند، موسوم است.

این خاندان شهر بانی یا ساتراپ (حکومت) آن ناحیه را داشتند و نام سرزمین آذربایجان

از نام این خاندان گرفته شده (فرهنگ ایران باستان تألیف آقای نورداود ص ۲۰)

و رجوع شود به برهان قاطع تصحیح آقای دکتر معین ص ۲۴ ج ۱ حاشیه ۵.

ص ۲۶ سطر ۷ طولش... در قرهت القلوب طول آنرا از جزایر خالدهات فب

ک... و عرض آن را از خط استوالح دانسته است در جغرافیای کیهان نوید در ۲۸ درجه

ودودقیقه طول و ۳۸ درجه عرض شمالی و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۵۷۰ متر است .  
ص ۲۶ سطر ۱۶ در اوایل حال بهندوستان ... در اوائل حال در سنه ۱۰۲۰ در  
هندوستان ... ( نسخه چاپی ) مرحوم تربیت نویسد : در اردبیل متولد شد لکن نشوء  
او در شیراز بود در ۱۰۲۰ بهندوستان رفت . مؤلف تذکره میخانه در سال ۱۰۲۳ او را  
دینمود در راه اجمیر با وی همراه بود موهوم او نویسد که بسال ۱۰۲۴ در برهانپور در گذشت  
( دانشمندان آذربایجان ص ۳۳۸ ) .

ص ۲۶ سطر ۱۹ میرزا حاتم بیک ... در اینجا نسخه چاپی اضافه دارد :  
**اردو باد یکی از قصبات آنولایت است و حال خراب و آبادی ندارد و از شعرای**  
**آنجا آنچه بنظر رسیده این است میرزا حاتم بیک ...**  
ص ۲۷ سطر ۶ طولش و عرضش ... در ترهت القلوب طول این شهر را از جزایر  
خالدات فج لب و عرض آنرا از خط استوا لط نه نوشته است ( ترهت القلوب ج ۳ ص ۹۱  
طبع لیدن )

ص ۲۷ سطر ۷ مجیر الدین بیلقانی .. ابوالمکارم مجیر الدین از مردم بیلقان از  
توابع شروانست مادروی چنانکه خود شاعر اشاره کرده حبشی است .  
طفلان طبع من بصفت ترک چهره اند وین طرفه تر که از حبشی بود مادرم  
از آغاز زندگی او اطلاعی در دست نیست لکن تحصیلات ادبی و شعری وی ترد  
خاقانی بوده است .

مجیر بدر بار شمس الدین ایلدگز ( ۵۵۵ - ۵۶۸ ) و نصرت الدین جهان پیاوان  
محمد بن ایلدگز ( ۵۶۸ - ۵۸۱ ) و قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز ( ۵۸۱ - ۵۸۷ )  
اختصاص داشته و نیز کن الدین ارسلان بن طغرل سلجوقی ( ۵۵۵ - ۵۷۱ ) و سیف الدین  
ارسلان را که گویا صاحب در بند بوده مدح گفته .

وفات مجیر را هدایت سال ۵۷۷ نوشته ولی سنی دیگری را نیز برای وفات و  
یا قتل او نوشته اند . چون در دیوان او بعد از قزل ارسلان مدح کسی دیده نمیشود احتمالاً  
پس از ۵۸۷ زنده نبوده و تقریباً باقر این موجود میتوان سال مرگ او را ۵۸۶ دانست ( از

تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۲۱-۷۲۳) .

و رجوع شود به سخن و سخنوران تألیف آقای فروزانفر (ج ۲ ص ۲۶۷) و (دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۵) .

ص ۲۸ سطر ۴ طولش و عرضش . . . در ترهت القلوب طول آنرا از جزایر خالدهات فب و عرض آنرا از خط استوالح دانسته است . ( چاپ لندن ج ۳ ص ۷۵ ) .

ص ۲۸ سطر ۱۱ - میر اسدالله . . . مرحوم تربیت نویسنده ا تبارزه اصفهانست . گویا داماد زاهد لك پدر میرزا محسن است . بهندروستان رفته و با نصیرای همدانی (متوفی ۱۰۳۰) معاصر بوده ( دانشمندان آذربایجان ص ۴ ) ورك : (نصر آبادی ۳۱۰) .

ص ۲۸ سطر ۱۲ خواجه امیر بیک . . . ظاهراً وی همان خواجه امیر بیک مهر دار است که مرحوم تربیت ترجمه او را در (ص ۵۱) دانشمندان آذربایجان نوشته است و گوید بسال ۹۸۳ در گذشت .

ص ۲۸ سطر ۲۰ شاه قاسم انوار . . . مرحوم تربیت نام و لقب او را چنین ضبط کرده است معین الدین علی بن نصیر ابن هارون بن ابوالقاسم معروف بقاسم انوار . . . سال تبعید او پس از وقعه حروفیان ( ۸۳۰ ) بوده است و بسال ۸۳۷ هـ در خرجرد در گذشت (دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۴) . و رجوع کنید به حسیب السیر (چاپ خیام ج ۴ ص ۱۰)

ص ۲۸ سطر ۲۲ با نغر . . . بای سنقر . . .

ص ۲۹ سطر ۱ قصه خرخر . . . قصه خرچرد .

ص ۲۹ سطر ۳ عبدالباقی . . . نصر آبادی نویسنده : ملا عبدالباقی اصلش از تبریز است اما در بغداد توطن داشت و در مولویخانه با مرحوم دده مصطفی مربوط بوده . در فنون فضائل حکمت و عربیت مانند نداشت . اما اظهار تمعی کرد . خط ثلث او خط نسخ بر خطوط استادان کشیده . شاه عباس ماضی جهت کتات مسجد جامع ، محمد حسین چلبی را فرستاد که او را بیاورد ، ابا کرد . بعد از فتح قندهار او را باصفهان آورد . کتابت کمر

بزرگ و صفحه رو بقبله و طاق در مسجد بخط اوست فقیر هم مشق ازو گرفتند . . .  
( تذکره نصرآبادی ص ۲۰۷ ) .

ص ۲۹ سطر ۶ بدیعی . . . صادقی کتابدار نویسد : حکیم بدیعی مردی است  
فاضل و خوش طبع و عالم و خوش مشرب با استادها مظفر علی نقاش شاهی مصاحب شبانه  
روزی بوده اشعار ترکی و فارسی دارد . . . ( مجمع الخواص ص ۲۶۰ ) .

ص ۲۹ سطر ۱۰ جعفری . . . وی در تیسرینموزه دوزی می کرده و صادقی کتابدار  
معاصر او بوده و از او نام برده است ( مجمع الخواص ص ۹۶ ) . و رجوع شود به  
( الذریعه جزء اول ازج ۹ ص ۱۹۷ ) .

ص ۲۹ سطر ۱۶ جوهری . . نصرآبادی ویرا یاد کرده و قطعه ای از او در مدح  
حسن خان حاکم هرات و قطعه ای دیگر در مذمت اسب آورده است ( ص ۱۳۶ ) .

ص ۲۹ سطر ۲۱ حقیری . معاصر وی صاحب خلاصه الأشعار او را بزهد و عبادت  
و اخلاق صوفیانه و حالات درویشانه ستوده و خود ویرا دیده و گوید در سال ۹۹۴ در تیسرین  
درگذشت . ( دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۹ ) . سام میرزا صفوی نیز درباره وی  
نویسد : حقیری تبریزی از شعرائی است که نویدا شده طبعش در شعر حو  
( تحفه سامی ص ۱۴۲ )

ص ۳۰ سطر ۲ حیدری مؤلف خلاصه الأشعار گوید: سال ۹۸۵ در کاشان بصحبت  
اورسیدم و صاحب نتایج الافکار و فوات او را در اواخر مائه عاشر نوشته است ( دانشمندان  
آذربایجان ۱۲۵-۱۲۶ )

ص ۳۰ سطر ۱۲ وهم در آنجا فوت شده . . مرحوم تربیت بنقل از خلاصه الأشعار  
وفات او را سال ۹۷۴ نوشته است ( دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۸ ) .

ص ۳۰ سطر ۱۵ میرزائی . . این شاعر میرزاستی است نامیرزائی چنانکه در نسخه  
چاپی نیز میرزاستی آمده . صادقی کتابدار در مجمع الخواص ( ص ۴۳ ) و سام میرزا صفوی  
در تحفه سامی ( ص ۳۱ ) و مؤلف الذریعه در ( جزء ۲ ازج ۹ ص ۳۴۷ ) او را بدین نام  
یاد کرده اند .

ص ۳۰ سطر ۲۰ دربلده طيبة اردبیل ... معاصر او سام میرزا صفوی گوید : در سنه ست و خمسین و تسعمائه (۹۵۶) درحینی کهمن اردبیل بودم بآنجا آمد و در وبای عامی که آنجا واقع شد ازبای در آمد (تحفه سامی ص ۱۲۱) و رجوع کنید بدانشمندان آذربایجان ص ۱۹۳ .

ص ۳۱ سطر ۸ شوقی درتحفه سامی وی را شوقی یزدی نوشته (ص ۱۰۹) و مؤلف دانشمندان آذربایجان گوید بسال ۹۵۴ درکابل درگذشت (ص ۲۰۸ کتاب) .

ص ۳۱ سطر ۱۵ صائب ... وفات وی بسال ۱۰۸۱ رخ داد . رجوع شود به لغت . نامه دهخدا . ذیل کلمه صائب . نام او در لغت نامه سید محمد علی ضبط شده ولی کلمه سید زائد است و صائب سید نبوده .

ص ۳۲ سطر ۱ صبوری ... مؤلف خلاصه الاشعار نویسد : اصل وی از دارالسلطنه تبریز است . در شیوه نقاشی از هنرمندان این ایالت است . گویند اسم اصلی وی محمد حسین بوده و بحسن اشعار و مکارم اخلاق سر آمد شعرای آنجا است و الحق در طرز غزل از امثال و اقران ممتاز و مستثنی است . در طرز غزل و خیالات تازه و افکار بکر بی اندازه ماهر است ... میان او و مولانا طوفی مؤاخات تمام هست (دانشمندان آذربایجان ص ۲۲۷) در تذکره هفت اقلیم نیز ذکر وی آمده است .

ص ۳۲ سطر ۴ طوفی ... ترجمه احوال وی در خلاصه الاشعار، صحف ابراهیم شمع انجمن آمده است ( دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۷ ) . صادقی کتابدار او را در لاهیجان دیده و گوید اوقاتش بکیمیگری می گذشت ولی نمیفهمید . . . (مجمع الخواص ۱۷۰) .

ص ۳۲ سطر ۱۳ ظهوری ... معاصروى صادقی کتابدار در مجمع الخواص نویسد : حکیم ظهوری تبریزی از تبریز است بد آدمی نیست ، فضیلت و استعداد هم دارد ، این رویت از اوست :



هنوز اول عشق است پر عتاب مکن  
 چهرش گم میبری ای دل بگشتگان غمش  
 بنای عشق مرا از ستم خراب مکن  
 تو هم بمقصد خود میرسی شتاب مکن  
 (ص ۲۵۹ کتاب)

ص ۳۲ سطر ۱۴ عجزی ... مؤلف خلاصه الاشعار نویسد : از اقران صبوری و مولانا وقوعی است . لیکن طبعش بلندتر از آنهاست . غیر از آنکه طویل القامه است عیب دیگری ندارد در میان خوش طبعان هر بلاد مذکور است . دیوان با باقاعنی ر جواب گفته است ( دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۱ ) .

معاصروی صادقی کتابدار نویسد : جوانی است آشنا روی و گرم آمیزش شوخ مزه و تازگی زیاد دارد ... ( مجمع الخواص ص ۱۹۰ ) .

ص ۳۲ سطر ۱۷ عذری . . . در زمان شاه عباس ماضی باصفهان پیشه زرگری را وجه معیشت خود ساخت ( دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۲ بنقل از روز روشن ) .

ص ۳۲ سطر ۲۰ عصار . . . سید محمد نور بخش در سلسله الاولیاء ویرا ستوده گوید عالم بعلوم ظاهر و عارف بحقایق و مردی پارسا بود . او را در تصوف اشعاری است و بسال ۷۹۲ در تبریز در سلطنت سلطان احمد جلایر در گذشت چندین رساله در عروض و قافیه و بدیع تألیف کرده است . . . ( دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۵ ) .

ص ۳۲ سطر ۲۵ عنوان . . . خلف حاجی صالح تبریزی مشهور بچلبی مولد و قسطنطنیه و در شاعری زبردست است . دیوانش آنچه بنظر رسید از پنجهزار بیت متجاوز است سن شریفش در عقدسی بود که در قندهار بجوار رحمت جناب قهار پیوست . . . نقش او را با مرزوالفقار خان بمشهد بردند ( دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۷ بنقل از قصر الخاقانی ) نصر آبادی و صائب تبریزی ویرا ملاقات کرده و هر يك از او اشعاری نقل کرده اند ( همین کتاب ص ۱۰۸ ) . رجوع شود به ( تذکره نصر آبادی ص ۶۹ ) .

ص ۳۳ سطر ۱ فوقی . . . در نسخه چاپی فسونی آمده . مؤلف دانشمند از آذربایجان نیز بنقل از خلاصه الاشعار و سفینه خوشگوار افسونی ضبط کرده و نام ویرا محمود .

بيك بن عبدالله نوشته است . مؤلف سفینه خوشگو آورد : در ۹۹۸ علم شهرت برافراشت و در نظم و نثر و حسن خط و فن سیاق و علم نجوم ماهر و در شیوه غزل از سایر طرق اشعار قادر تر و بر اصالت رأی و اصابت اندیشه مقبول خاطر اکابر و امرای آنجا (تبریز) بود . وی شوهر خواهر چلبی بيك است . در عهد اکبر شاه به بند رفت و نزد نواب خانخانان معزز و محترم بسر برد . ابتدا در سالک اختر شماران دادشاهی درآمد . سپس مستوفی الممالک شد و بعد از چندی دیوان بیونات شاهزاده پرویز باوی بود و در ۱۰۲۷ در الله آباد در گذشت (دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۷ بنقل از سفینه خوشگو) .

ص ۳۳ سطر ۹ فردی . . . در نسخه چاپی فردی قبل از فسونی ذکر شده .  
سام میرزا صفوی در تحفه سامی آورد : فردی ، تبریز است در اول بکسب علاقه بندی مشغول بود و از معما و دیگر فنون شعر خالی نبود آخر جمله ای باورسید ترك علائق دنیوی کرده و سرویا برهنه می گشت این مطلع ازوست :

سواد خط تو دیوانه ام بدینسان کرد  
سینه بهار دماغ مرا پریشان کرد  
( تحفه سامی ص ۱۴۲ ) .

ص ۳۳ سطر ۱۰ حکیم قطران . . . در نسخه چاپی قطران پس از فصیحی که ترجمه او در متن ما ، بعد از فصیحی است ذکر شده . شرف الزمان حکیم ابو منصور قطران عضدی تبریزی از مشاهیر شاعران قرن پنجم هجری است . قطران از معاصران ناصر خسرو است . و او هنگام عبور از تبریز با قطران ملاقات کرده و قطران معانی مشکل دیوان منجیک و دیوان دقیقی را از او پرسیده است بجز دیوان شعر قطران که اخیراً آقای نخچوانی آنرا بطبع رسانیده است فرهنگی نیز بوی منسوب است . وفات قطران را سال ۵۶۵ نوشته اند رجوع شود به (تاریخ ادبیات تألیف آقای دکتر صفا ج ۱ ص ۴۲۱ - ۴۳۰) .  
ص ۳۳ سطر ۱۰ دولت شاه سمرقندی . . . دولت شاه سمرقندی او را ترمذی و محمد عوفی . . .

ص ۳۳ سطر ۲۴ فصیحی . . . وی بنقل مؤلف صحف ابراهیم سال ۹۵۶ در گذشت

( دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۸ ) . در تحفه سامی نویسد : فصیحی تبریزی در شهر مذکور بتکمه بندی اوقات می گذرانید . ( تحفه سامی ص ۱۴۲ ) .

ص ۳۴ سطر ۲ کاظم . . . نصر آبادی نویسد : مرد درویش خلیق هجر بانی است در کمال خاموشی و آرامی شعر بسیاری گفته اما چند بیت که مدتهاست گفته بر زبانهاست . قبل از این باصفهان آمده چند نوبت بصحبت او فایز شدیم . در کاشان معلمی می کند و در ایام عاشورا روضه الشهدا می خواند چنانکه شور عظیمی میشود از اوست :

این دیر کهن را که بنا بر سر آست      هر چند که تعمیر کنی باز خراب است  
دامان وصال تو بکف خواهد آمد      آخر همه گر روز حسابست حسابست . . .

( تذکره نصر آبادی ص ۳۷۱ ) .

ص ۳۴ سطر ۱۰ و آن مثنوی را در هفده سال . . . این عبارت مسلماً خطاست در چاپ هند نویسد «و این مثنوی در جواب همده سؤال امیر حسینی سادات گفته . . . » و عبارت درست است . وفات شیخ را از سال ۷۱۸ تا ۷۲۵ نوشته اند  
ص ۴۳ سطر ۱۹ هر آنکس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود . . . اشاره بحدیثی است که در این باره روایت کنند «القدریته جوس هذه الامة» و از قدریته فرقه معتزله را قصد دارند .

ص ۳۵ سطر ۲ مسیحی . . . مرحوم تربیت گوید از شعرای قرن دهم هجری است ( دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۳ )

ص ۳۵ سطر ۴ مشکى . . . معاصر اوسام میرزا صفوی نویسد : محمود مشکى از آذربایجان شهر تبریز است و در شعر مسلم اهل آنجا خصوصاً در قصیده و غزل طبعش خوب بوده از اوست :

بر سر کوی تو آئین دگر خواهم نهاد      پا نهند آنجامن بیچاره سر خواهم نهاد

( تحفه سامی ص ۱۲۱ ) .

ص ۳۵ سطر ۵ معروف . . . سام میرزا صفوی نویسد : می گویند که غلام بود  
( تحفه سامی ص ۱۴۹ ) .

ص ۳۵ سطر ۶ زیاده بر این معلوم نشد . . . نصر آبادی ویرا معاصر شاه سلیمان  
صفوی دانسته و گوید در عهد این پادشاه بر رسم تجارت بهند رفت . ( دانشمندان  
آذربایجان ص ۳۵۱ )

ص ۳۵ سطر ۱۱ دمعت مشرب . . . وسعت مشرب . . .

ص ۳۵ سطر ۱۴ بمقر اصلی شتافته . . وفات او به موجب این ماده تاریخ ( شد از  
این ویرانه گنج اهل معنی ملهمی = ۱۰۴۹ ) هجری است ( دانشمندان آذربایجان  
ص ۳۶۰ )

ص ۳۵ سطر ۱۷ نثاری . . صادقی کتابدار در مجمع الخواص ( ص ۱۵۵ ) نویسد :  
از اهل تبریز و شخصی آرهیده و مردم دیده است . . . ها با اکابر و اهل عالی اردوی معلی ارتباط  
داشت . در تبع دیوان باباقغانی و میر شاهی دیوان با تمام رسانیده است . . . سپس  
ایاتی فراوان از وی در این کتاب آورده است . رجوع شود دانشمندان آذربایجان  
( ص ۳۷۱ - ۳۷۲ ) .

ص ۳۵ سطر ۱۹ وقوعی . . . رجوع شود به مجمع الخواص ( ص ۱۹۲ ) .  
مؤلف دانشمندان آذربایجان از صحف ابراهیم آرد که شاعر بسال ۱۰۱۸ در عتبات در گذشت  
اشعارش قریب به ده هزار بیت است . . . ( ص ۳۹۵ کتاب ) .

ص ۳۵ سطر ۲۱ همائی . . . مقصود همام تبریزی است که بدین صورت تحریف  
شده است : مرحوم هدایت در ریاض العارفین او را همام الدین محمد ضبط کرده است  
دولت شاه سمرقندی گوید از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی و از اقران  
قطب الدین شیرازی است وفات او در ۷۱۳ یا ۱۴ نورشت اند رجوع کنید به ( ریاض  
العارفین . دانشمندان آذربایجان . تذکره دولت شاه سمرقندی طبع برون ص ۲۱۹ )

ص ۳۵ سطر ۷ در تبریز وفات یافته . . . وفات وی سال ۸۰۸ است و در قبرستان  
سرخاب تبریز دفن شد . ( دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۲ )

ص ۳۵ سطر ۱۰ - پیربدا فغان . . . پیربوداق خان . . .

ص ۳۶ سطر ۲ شیروان . . . در نسخه چاپی و نسخ خطی دیگر قبل از ترجمه

خاقانی حدود شیروان و نام بانی آن ذکر شده و آن شهر را از بناهای انوشیروان دانسته و این توهم ناشی از مشابهت لفظی شیروان و اتوشیروانست .

ص ۳۶ سطر ۲ حکیم خاقانی . . . حسان العجم افضل الدین بدیل ( ابراهیم )

بن علی خاقانی . حقایقی شروانی از فحول شعرا و معاصر خاقان اکبر ابو الهیبت جعفر الدین منوچهر بن فریدون شروانشاه و فرزند او خاقان کسر جادل الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر بود و از آنها عنایت فراوان دیده و حالات گران یافته و با امراء دیگر نیز مانند علاء الدین اتسزین محمد خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱) و نصرت الدین ابوالمظفر کیا و اشیر و غیاث الدین محمد بن محمود بن ملکشاه (۵۴۸-۵۵۴) مربوط بوده است . دوات شاه وفات او را ۵۸۲ دانسته است رجوع کنید به ( تاریخ ادبیات تألیف آقای دکتر صفاح ۲ ص ۷۷۵ به بعد ) . آقای فروزانفر وفات ویرا با صح احتمالات ۵۹۵ دانسته اند و تولد او را با استظهار از یک بیت او و قرائن دیگر بسال ۵۲۰ نوشته اند . ( سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۴۹ و ۳۳۷ ) .

ص ۳۷ سطر ۲ و گر حرمت ندارندم با یخاز . . .

و گر حرمت ندارندم با یخاز      کنم ز ابخاز راه روم پیدا

ص ۳۷ سطر ۵ سه افشوم . . . سه افنوم . . .

ص ۳۷ سطر ۷ چگونه کرد شخص . . . چگونه کرد شخص عازرا حیا ( خاقانی

طبع مرحوم عبدالرسولی من ۲۳ ) و در ذیل این صفحه نویسد عازر نام آن مرده که بدستای عیسی زنده شد و شخص بمعنی بدن و کالبد و جثه است

ص ۳۷ سطر ۹ بقسطاسین . . .

بقسطاسی بسنجم راز مؤبد      که جو سنکس بود قسطای لوقا

قسطاس ترازو و جو سنگ بر وزن اورنک چند مقدار و هم چند جودد کوچکی و وزن .

قسطابضم اول و کسر آن نام حکیم یونانی پسر لوقای حکیم و نام کتابی که بناه پدر خود

تألیف کرده (خاقانی طبع مرحوم عبدالرسولی ص ۲۴). قطابن لوقا البعلبکی از مترجمان مشهور است و اختصاص او بیشتر بعلم طب بود (۱۲۰-۹۱۲-یا (دی) اما توحیحی که تصحیح در مورد کتاب داده است مأخوذ از نوشته صاحب برهان قاطع است که ذیل کلمه قسطا و لوقا هر دو درج است و ظاهراً بر اساسی نیست و تا آنجا که تفحص کردم کتابی بنام قسطا یا لوقا از مؤلفات پدریا پسر دیده نمیشود

ص ۲۷ سطر ۹ بنام قیصر . . .

بنام قیصران سازم تصانیف به از ارتنگ چین و تنگلوشا

تنگلوشا نام کتاب لوشا نام حکیم رومی که صورتها و نقشهها در آن اختراع کرده اند و در مقابل ارتنگ و انکلیون چینی قرار داده و ارتنگ نام کتاب هانی نقاش است (خاقانی تصحیح مرحوم عبدالرسولی ص ۲۴) ارتنگ یا ارتنگ، ارچنگ، ارتنگ. آقای دکتر معین بنقل از مأخذ خود احتمال داده اند این کلمه از ریشه arjanam فارسی باستان مشتق از Argana بمعنی آرایش، تزئین، زینت، ماده گرانها . . . است (برهان ذیل لغت ارتنگ).

اما تنگلوشا بفتح تاء کاف : تنگلوشای بابلی تألیف نوکروس یونانی است که در عهد انوشیروان از یونانی به پهلوی و سپس آرامی ترجمه شده و نوکروس را که بیملوی بود بختاً تنگارش خوانده و بدان نسبت بابلی داده اند موضوع این کتاب صورنجوهی است (رجوع شود به ذیل کلمه تنگلوشا در برهان قاطع تصحیح آقای دکتر معین) ص ۳۲ سطر ۱۹ بعد دقیقه . . .

بعد دقیقه از آب درمنه . . . درمنه بکسر اول و فتح زاء و سکون میم گیاهی است جزء ادویه طی . . . (خاقانی تصحیح مرحوم عبدالرسولی ص ۳۲)

ص ۳۸ سطر ۲ دست بدست . . . دشت بدشت

ص ۳۸ سطر ۲ صعصل . . . صعصل

ص ۳۸ سطر ۵ صاحب سیران . . . صاحب ستران . . . (پرده دارن)

ص ۳۸ سطر ۵ فاخته گفت آه من کلبه . . .

فاخته گفت آه من کله خضرا بسوخت حاجب این بار کوه ورنه بسوزم حجاب

ص ۳۸ سطر ۱۹ شیروی . . . : شیروی

ص ۳۸ سطر ۱۹ قد خواب . . . قدخواب

ص ۳۸ سطر ۲۱ به نسبت احمد . . . به سنت الحمد (؟)

ص ۳۸ سطر ۲۲ به نجم بوالبشر . . . به تخم بوالبشر

ص ۳۸ سطر ۲۳ که پیر کشته . . . به پیر کشته غوغا . . . مقصود عثمان بن

عفان است .

ص ۳۸ سطر ۲۴ که پیش و برش . . . که پیش قرص . . .

اشاره است به تنیدن عنکبوت در دهانه غار ثور و تخم گذاردن کبوتر بدانجا برای

گمراه شدن مشرکان هنگامیکه پیغمبر و ابوبکر در راه مدینه بدان غار شدند و مشرکان در

تعقیب آنان بودند .

ص ۳۹ سطر ۱۹ خط بربط . . . خبر بربط . . .

ص ۴۰ سطر ۲ بومش فضای گردون . . . باعث فضای گردون . . .

ص ۴۰ سطر ۳ روح ملك مروق . . . روح ملك مزوق . . . نوح ملك دروگر . . .

(مزوق نقاش و آرایش کننده، دروگر نجار و ملك نام پدر نوح است) خاقانی تصحیح مرحوم

عبدالرسولی

ص ۴۰ سطر ۲۲ دم تسلیم

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش دم تسلیم سرعشر و سر زانو دبستانش

ص ۴۰ سطر ۲۴ هنوز آنچه میبخواهم . . . هنوز آنچه همه میخوانم . . .

ص ۴۱ سطر ۶ خوبینند . . . خود پینند

ص ۴۱ سطر ۱۵ کاین دو کار است . . . کاین دو کار راست

ص ۴۱ سطر ۲۰ ندهد نان بای . . . ندهد نان بلی دهد

ص ۴۱ سطر ۲۰ کاتش نه بوادی . . . کاتش زتیه وادی

ص ۴۱ سطر ۲۵ مرغ شد اندر سماع کنان . . . مرغ شد اندر سماع رقص کنان . . .

مرغ شد اندر هوا رقص کنان صبحدم (ن . نخ)

ص ۴۳ سطر ۲ مهر زرین . . . مهره زرین . . .

ص ۴۳ سطر ۶ همچو قد . . . همچو قدر . . .

ص ۴۳ سطر ۱۴ آئینه بحر چین . . . آئینه و بحر چین

ص ۴۳ سطر ۱۶ گرچه درین یکیست . . . گرچه درین فن یکیست . . .

ص ۴۴ سطر ۹ سنقر بهندوستان . . . سنقر بهندوستان . . . سنقر مرغی است

شکاری از جنس چرخ که بیشتر سلاطین بدان شکار کنند و در بلاد سردسیر باشد و طوطی

در بلاد گرمسیر. ( خاقانی تصحیح مرجوم عبدالرسولی ص ۴۱۰ )

ص ۴۴ سطر ۱۸ غالیهای . . . غالیه سای آسمان سود بر آتشین صدف .

ص ۴۵ سطر ۲ بریط اعجمی صفت هشت زبانش در دهان

ص ۴۵ سطر ۷ خاطر خاقانی

ص ۴۵ سطر ۱۰ نار همه دل و دهن

ص ۴۵ سطر ۱۱ خم چوپری گرفته ای . . .

ص ۴۵ سطر ۱۲ هم نرسد بچودشان . . .

ص ۴۵ سطر ۱۲ از یلواج و تنگری

ص ۴۵ سطر ۱۳ شاه معظم اخستان . . .

ص ۴۶ سطر ۸ ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

ص ۴۶ سطر ۱۲ آن می که دهد رزین . . .

ص ۴۶ سطر ۱۲ سرخاب رخ آمیزد . . .

ص ۴۷ سطر ۲ تا بدیدی حال من . . .

ص ۴۷ سطر ۳ آنچه از من شد گرازدست سلیمان . . .

ص ۴۸ سطر ۱ عات زباد عیسی . . .

ص ۴۸ سطر ۵ هد هد ز آب زیر زمین . . .

ص ۴۸ سطر ۱۷ بدل من آدمم اندر جهان سنائی را

ص ۴۸ سطر ۱۹ از آدمی چه طرفه . . .



ص ۴۹ سطر ۴ تحفة العراقین

ص ۵۰ سطر ۱۹ با دشمن من ساخته‌ای دور از من

ص ۵۰ سطر ۲۰ خواجه محمد باشری . . . صحیح ماشری . . . و آن دهی است

از محال فراهان

ص ۵۱ سطر ۹ وفاتش در سنه ۶۸۹ . . . در نسخه چاپی ۸۰۹ آمده و مسلماً خطا

است . تاریخ متن نیز ظاهراً درست نیست دولت نامه دهخدا و دانشمندان آذربایجان

( ص ۱۵۴ - ۱۵۵ ) مرگ او بسال ۶۷۹ ضبط است .

ص ۵۱ سطر ۴ گرز ابر دست رادت . . .

ص ۵۱ سطر ۱۶ عزالدین . . . مرحوم تربیت به نقل از ( بیاض صائب ) چهار

بیت دیگر از او نقل کرده است .

ص ۵۱ سطر ۲۰ از آمدش نفس افکار

ص ۵۲ سطر ۲ منوچهر شاه . . . مقصود خاقان اکبر فخرالدین منوچهر بن

شروانشاه

ص ۵۲ سطر ۳ وفاتش در سنه ۵۷۷ . . . آقای فروزانفر بنقل از تذکره تقی‌الدین

کاشی وفات او را بسال ۵۸۷ نوشته‌اند و گویند مؤلف شاهد صادق نویسد که وی بسال

۵۷۷ در گذشت . مرحوم تربیت نویسد : بر طبق تحقیقات فاضل محرر - هادی حسن

وی بسال ۵۱۰ در گذشته است .

ص ۵۲ سطر ۷ هنرنمای چونیرم .

ص ۵۲ سطر ۱۱ ز نام و تنگ تن خود . . .

ص ۵۲ سطر ۱۹ طووش از جزایر خالدهات فج و عرض آن از خط استوا ملد

( ترهت القلوب ص ۹۱ ) .

ص ۵۲ سطر ۱۹ و همین که شیخ نظامی قدس سره . . . مولد نظامی بنقل تذکره

نوسان گنجه است و همه عمر را در این شهر بسر برده .

( تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۸۰۰ ) بنا بر این معلوم نیست هستند مؤلف در این عبارت چه بوده است .

ص ۵۲ سطر ۲۰ ابوالعلاء . . . وفات ابوالعلاء را سال ۵۵۴ نوشته اند ( الذریعه جزء اول از ج ۹ ص ۴۵ )

ص ۵۳ سطر ۱۳ زیاده بر این معلوم نشد . . . مرحوم تربیت نوبند : یوسف بن محمد جان قراباغی محمد شاهی معروف به کوسج از علمای عصر خود بوده . در سنه ۱۰۵۴ مرده حواشی و تعلیقات بر شرح عقاید صمدی که از مولانا جلال الدین دوانی است مرقوم داشته که بنام خانقاهی معروفست زیرا که آن حواشی را در خانقاه حسینیّه سمرقند تألیف کرده و بانی حامد خلیل الله تقدیم داشته است دوم شهر صفر ۹۹۹ . . . ( دانشمندان آذربایجان ص ۴۰۴ )

ص ۵۳ سطر ۱۶ مراغه . . . طولش از جزایر خالداات فب ع و عرض آن از خط استوارک .

ص ۵۳ سطر ۱۷ وهم در آجا مدفونست . . . مرحوم تربیت وفات او را سال ۷۳۷ نوشته است ( دانشمندان آذربایجان ص ۵۶ ) . مرحوم هدایت در ریاض العارفین گوید وفات او سال ۵۵۴ بود ( ص ۵۵ کتاب چاپ کتابخانه مهدیه ) و محشی دزدیل همین صفحه از صفحات الانس آرد که تاریخ وفات وی بر سنگ قبر او منقوش است و سال وفات او را ۷۳۷ نوشته است . و از مجالس المؤمنین آرد که وی در ۷۳۸ در گذشت .

ص ۵۵ سطر ۱۰ انوری . . . اوحدالدین محمد بن محمد بن اوحدالدین علی بن اسحاق انوری از شعرای بزرگ نیمه دوم قرن ششم هجریست . مأخذ مؤلف در مورد لقب و تغییر آن نقل دولتشاه سمرقندیست و پس از مؤلف مرحوم هدایت نیز از او پیروی کرده است .

در مورد آغاز شاعری وی دولتشاه داستانی دارد بدین مضمون : موکب سنجر بنواحی رادگان نزول کرد و انوری بر در مدرسه نشسته بود دید که مردی محتشم با غلام واسبوساز تمام میگردد . پرسید این کیست ؟ گفتند مردی شاعر است . . . مؤلف آتشکده

چنانکه در سطر ۱۸ همین صفحه می بینیم نام شاعر از ابوالفرج سنجری نوشته و هدایت نیز از او بیرونی کرده و چون متوجه بعد زمان بین انوری و ابوالفرج گشته این واقعه را در اثر واقع دانسته . خود مؤلف نیز چنانکه در سطر ۲۲ همین صفحه می بینیم این واقعه را اغراق دانسته و نویسد : مشکئ بلکه مجال است قصیده (گردل و دست بحر و کان باشد) را بدون سابقه شاعری در یک شب انشاد کرده باشد .

ص ۵۶ سطر ۳ و در آنجا اهاجی رکیکه گفته .

ص ۵۶ سطر ۳ قاضی القضاة . . . تصودوی قاسی حمید الدین صاحب مقامات حمیدی است .

ص ۵۶ سطر ۷ حکیم انوری در سنه . . . دولت شاه سمرقندی وفات او را ۵۴۷ و مؤلف جمع الفصحاح سال ۵۷۵ نوشته است ولی آقای فروزانفر نویسد : اگر حادثه قرآن درست باشد چون قرآن در سال ۵۸۱ یا ۵۸۲ بوده است می بایست وفات انوری چنانکه امین احمد رازی نوشته است در سال ۵۸۳ باشد (سخن و سخنوران ج ۱ ص ۳۷۰) آقای دکتر صفا نیز سال ۵۸۳ را انتخاب کرده اند و چنین افزوده اند : برون . . . وفات او را بعقیده خود در سال ۵۸۱ و بعقیده آند و ژو کوفسکی در سالهای ۵۸۵ - ۵۸۲ دانسته است . (تاریخ ادبیات در ایران ح ۲ ص ۶۶۴)

ص ۶۸ سطر ۱ حالی . . . در نسخه چاپی او را جایی ضبط کرده است ولی در تحفه سامی که ماخذ مؤلف کتاب است حالی ضبط شده . مؤلف تحفه سامی گوید وی بسال ۹۳۹ در هرات در گذشت (ص ۱۱۲ کتاب) .

ص ۶۸ سطر ۹ سفر این . در نسخه حبی اصفه دارد : از اقیم چهاره بوفور فتوات مشهور و باعدت و سابقن نیز سار دارد و از شعرای آنجا آنچه بنظر رسید در اینجا نوشته شد) و نیز دوست محمد حالی را قبل از سفر نیز دانسته .

ص ۶۸ سطر ۳۱ سنه . . . در نسخه جدید ۹۰۲ ضبط شده . مرحوم هدایت مختصر همین شرح را در ذیل احوال او نوشته است .

ص ۶۸ سطر ۲۲ روز وصل است . . . در قاموس الاعلام ترکی این بیت را از صالح جغتائی دانسته و گوید منظومه‌ای بنام راز و نیاز دارد و بسال ۹۳۰ در گذشت .

ص ۶۹ سطر ۴ بسطام . . . نسخه چاپی اضافه دارد . . . « از قصبات ولایت خراسان است و از شعرای آنجا آنچه بنظر رسید این است که نوشته میشود »

ص ۶۹ سطر ۵ تیمناً و تبرکاً در نسخه چاپی وفات او را بسال ۲۷۹ هجری نوشته است . در لغت نامه دهخدا بنقل صفة الصفوه نویسد وی بسال ۲۶۱ در گذشت و در حبیب السیر آرد که مرگ او بسال ۲۳۴ بوده است . (ذیل کلمه ابو یزید ) .

ص ۶۹ سطر ۸ شیخ ابوالحسن خرقانی . . . علی بن جعفر تولد بسال ۳۵۲ وفات بسال ۴۲۵ معاصر ابوسعید ابوالخیر است .

ص ۶۹ سطر ۱۶ حیرتی . . . بعض نسخ قبل از این اسم اضافه دارد :  
تون و طیس هر دو قصبه معموری بوده و حال چندان آبادی ندارند و شعرای آنجا آنچه بنظر رسیده نوشته میشود حیرتی . . .

ص ۶۹ سطر ۱۷ الخالمی او را بطمع مال کشته . . . نسخه چاپی اضافه دارد « و کان ذلك فی سنة ۱۹۷ » . . . ظاهراً این حیرتی همان است که ترجمه احوالش با ایاتی از او (در مجالس النفاث ص ۱۵۳ و ۳۷۹ و مجمع الخواص . ص ۶۱۶۵ و ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۶۲ و الذریعه جزء اول از ج ۹) آمده است . مؤلف ریحانة الادب وفات او را بسال ۹۶۲ و صاحب الذریعه در ۹۷۰ ضبط کرده است .

ص ۷۰ سطر ۱ در مراجعت وفات یافته . . . در نسخه چاپی مرگ او را در سنه ۳۲۷ نوشته است . مؤلف الذریعه بنقل از تذکره دولت شاه سمرقندی نویسد : وی بسال ۸۵۴ در گذشت مؤلف ریحانة الادب نیز بنقل از سفینه ( ص ۲۱۲ ) وفات او را در همین سال نوشته است .

ص ۷۰ سطر ۷ و در هرات وفات یافته مرحوم هدایت وفات او را در سال ۶۲۴

دانسته است .

ص ۲۰ سطر ۱۲ موالی . . . سام میرزا صفوی نویسد : موالی تونی ابیات آبدار و اشعار هموار بسیار دارد صفات و اخلاق پسندیده او زیاده از تعریف است . . . ( تحفه سامی ص ۱۲۳ ) .

ص ۲۰ سطر ۲۰ موالی آهی . . . صبط این نام اهلی است و در اینجا اشتباه آهی آمده است . وفات اهلی را بسال ۹۳۲ نوشتند در نسخه چاپی قبل از کلمه آهی اضافه دارد : ترشیز از قصات ولایت خراسان است و شعرای آنجا بدین ترقیب اند که نوشته میشود .

ص ۲۱ سطر ۵ ظهوری . . . وی درد کن بسال ۱۰۲۵ در گذشت ( تذکره آثار الکرام ص ۳۵ ) .

ص ۲۲ سطر ۱۹ علی شهاب . . . میر علی شیر نوائی نویسد مولانا علی شهاب از ولایت ترشیز بود و ملازمت سلطان محمد بایسنقر می کرده و شعر را بخت و روان می گفته است و شعراء آرمغان اروندی برده اند ( شعرا را هجو می کرده ) . ( مجالس المنقاس ص ۱۷ ) .

ص ۲۲ سطر ۲۲ کاتبی . . . محمد بن عبد الله کاتبی شاعر عهد تیمور است . میر علی نوائی گوید: از بی نظیر این زمان خود بوده و بهر نوع شعر که میل کرد ' ' ' غریبه روی نمود . . . متنویات سردار مثل تجنیسات، زوا و عشق ، ناسر و منظور ، انرا و و گل اندام . . . در استر آباد بعرض طاعون بسال ۱۳۹ در گذشت ( مجالس المنقاس ص ۱۱ ) .

ص ۲۳ سطر ۲ آسی در نسخه چاپی آسی ضبط شده رجوع شود تحفه سامی ص ۲۵ - ۲۶ ) .

ص ۲۳ سطر ۱۲ حزبی . . . در نسخه چاپی همد

نام حزبی ضبط شده است بنام عبدی ضبط کرده و شعر:

کس که بس تو اظهار آشنایی کرد ترا بدشمنی خویش رهنمائی کرد

وهم این بیت را :

تمام عمرستم کرد و من همان عاشق  
بیات نگد که در آغاز دلربائی کرد  
از حزنی دانسته است . صادقی کتابدار در مجمع الخواص (۲۶۲) ویرا حزینی  
گنابادی ضبط کرده .

ص ۷۳ سطر ۱۹ عبیدی در نسخه چاپی عهدی ضبط شده است . لیکن مؤلف  
مجمع الخواص او را عبیدی نوشته (ص ۱۸۵) .

ص ۷۳ سطر ۲۳ قاسمی . . . مؤلف مجمع الخواص ویرا میرزا قاسم ضبط کرده  
و گوید شهنشاه نامدانش را که بنام شاه مرحوم گفته است مطالعه کرده ایم (مجمع الخواص  
ص ۱۰۴)

ص ۷۴ سطر ۲ جاجرم . . . در نسخه چاپی اضافه دارد از قرای آنولایت است  
و شعرای آنجا آنچه که بنظر رسیده اند در این کتاب ثبت میشوند . بدرالدین . . . اقبهی وفات  
بدرالدین بسال ۶۸۶ بوده است .

ص ۷۴ سطر ۱۲ درسته ۸۵۴ . . . مؤلف ریحان الادب بنقل از سفینه خوشگو  
نیرفوت او را در همین سال نوشته است (ج ۱ ص ۲۵۱) .

ص ۷۴ سطر ۱۶ در عید اضحی سنه . . . تاریخ متن مسلماً خطاست مؤلف  
ریحان الادب وفات او را بسال ۶۵۰ هـ دانسته و نویسد: غلام سرور هندی ماده تاریخ فوت او را  
(پیشوای اقام صدرالدین = ۶۵۰) و (زنده دل متقی = ۶۵۰) سروده است (ج ۲  
ص ۱۹۲) .

ص ۷۴ سطر ۱۶ مقوله شیخ الارواح . . . مقوله سجنجل الارواح .

ص ۷۴ سطر ۲۰ زیاده بر این احوالش معلوم نشد . . . وی استیفای دیوان سلطان  
محمد خوارزمشاه را داشت و در سلطنت سلطان جلال الدین نیز بهمان شغل منصوب بود  
(دستورالوزراء تصحیح آقای نفیسی ص ۲۶۷) .

ص ۷۴ سطر ۲۲ خواجه شمس الدین محمد . . . از وزراء عالیقدر دوره مغول  
(عهد هلاکو و اباقاخان و سلطان احمد) است . روز دوشنبه چهارم شعبان سال ۶۸۳

بفرمان ارغون بقتل رسید رجوع شود به ( دستورالوزراء ص ۲۶۷ - ۲۹۵ ) ولغت نامه دهخدا ذیل صاحب دیوان .

ص ۷۵ سطر ۱ - عطاءالملک . . . در نسخه چاپی نیز بدین نام آمده لکن صحیح آن

عطاءملک است ( تولد ۶۲۳ و فوت ۶۸۱ ) . رجوع شود به مقدمه جهانگشای جوینی .

ص ۷۵ سطر ۱۵ طول از جزایر خالدات حده و عرض از خط استوا لندن ( ترحم

القاوب طبع لندن ج ۳ ) .

ص ۷۵ سطر ۱۶ وهو ابو نصر . . . ابو نصر احمد بن ابوالحسن . . .

ص ۷۵ سطر ۱۶ سراج السائرین .

ص ۷۵ سطر ۱۷ در سنه ۵۳۵ . در نسخه چاپی ۵۳۲ ثبت است و ۵۳۶ نیز نوشته اند

رجوع کنید به ( ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۴۷ ) .

ص ۷۵ سطر ۱۲ اتفاقاً عدد سال او . . . این عبارت چنانکه می بینیم درست

نیست . در نسخه چاپی آرد : « و از اتفاقات عدد احمد جامی قده موافق عدد سال وفات

او است » لکن اگر این جمله درست باشد باید سال وفات او را همان ۵۳۶ دانست چه

جمله « احمد جامی قدس سره » بحساب جمل ۵۳۶ است .

ص ۷۵ سطر ۲۲ بوزیرها . . . وی در عهد سلطان ابوسعید گوزکانی در گذشت

( رجوع شود به لغت نامه دهخدا ) .

ص ۷۵ سطر ۲۳ یارب قطره . . .

یارب این يك قطره خون . .

ص ۷۶ سطر ۲ صیت کمالات نفی ( او ) بدور . . .

ص ۷۶ سطر ۶ شواهد النبوة

ص ۷۶ سطر ۱۱ و کان ذلت . . . تولد بسال ۸۱۲

ص ۷۷ سطر ۶ امر علی بالیات الخیم . . .

ص ۷۷ سطر ۲۰ سالاد الله ما ناحت حمامه

ص ۷۷ سطر ۲۰ علی کناف و ادفیه حلت سعاد بالسعادة والسلامه

ص ۱۱۸ - سطر ۱۵ - خرچرد . .

ص ۲۸ سطر ۱۶ تا در سنه ۹۷۱ . . صحیح آن ۹۲۷ است چنانکه در تحفه سامی ثبت است (ص ۹۶) و مؤلف نیز ظاهراً از آن مأخذ نقل می کند . سأل وفات وی بنقل مؤلف تحفه سامی ۹۲۷ است و ماده تاریخ وی "جامی ثانی چه شد" می باشد .

ص ۲۹ سطر ۸ - خوشان چاپ هند اصفه دارد ویدی از قرای آن ولایت و شعرای آنجا بدین ترتیب اند که نوشته شد .

ص ۲۹ سطر ۸ - زین الدین صاعد . . .

ص ۲۹ سطر ۱۳ طوائف از جزایر خالذات صح کت و عرض از خط استوا لدک (ترهت القلوب ج ۳ ص ۱۵۴)

ص ۲۹ سطر ۱۶ و از افکارش . . رجوع شود بد لباب الالباب طبع برون (ج ۲ ص ۱۵۶-۱۵۹) ولغت نامه دهخدا ذیل تاج الدین اسماعیل

ص ۲۹ سطر ۲۰ و در سنه . . در نسخه چاپی ۵۹۶ آمده ولی مرحوم هدایت وفات او را ۵۹۹ نوشته است .

ص ۲۹ سطر ۲۵ عماد الدین . . خطا است و صحیح آن سیف الدین است . ابو المعالی سیف الدین سعید بن مظفر . آقای دکتر صفحا وفات او را در بیست و چهارم ذوالقعدة ۶۲۹ دانسته و سنوات ۶۵۵ ، ۶۵۸ ، ۶۵۹ را سر ذکر کرده اند رجوع شود به ( تاریخ ادبیات ج ۲ ص ۱۵۶) تألف آقای دکتر صفحا

ص ۸۰ سطر ۲ همین . . . هیتی

ص ۸۰ سطر ۶ که در سنه ۲۹ . . . (۲۹۱)

ص ۸۰ سطر ۷ که شاید از راه دور بینی باشد . . که شاید دوزوزنی باشد .

ص ۸۰ سطر ۱۱ قاسمی . . ظاهراً از شاعران قرن نهم هجری است آقای دکتر صفادر (تاریخ ادبیات ج ۲ ص ۸۰۹) . از وی نام برده اند .

ص ۸۰ سطر ۱۲ ملک . . میرعلی شیروائی پس از ذکر علت تخلص وی بملک نویسد : و آنها بالو مطایبه دارند . ملک گاو نیز میگویند . تا مدت بیست سال نظم بر



زبان او جاری نشد ، بعد از آن بشعر میل کرد و اشتغال نمود... (مجالس النفائس ص ۲۴) .  
ص ۸۰ سطر ۱۵ ای جوان یارم . . ای بهجان یارم .

ص ۸۰ سطر ۲۱ بریانر چنان خرامیده . . دولت شاه وفات او را بسال ۸۶۸  
نوشته است .

ص ۸۱ سطر ۲ میرزا بدیع الزمان . . نصر آبادی نویسد : برادر عالیجاه گلشن  
سابق سزوار است . مشارالیه را خطری در دماغ بهم رسیده در لباس فقر و درویشی است .  
چند سال قبل از این ماضی همان آمده مکرر با ایشان صحبت روی داد . باوجود اینکه  
بجالت طبیعی ذوق بازمحفوظ شدیم بعد از آن سزوار رفقه دیگر خستی از او نداریم  
( تذکره نصر آبادی ص ۱۰۱ ) .

ص ۸۱ سطر ۷ حیدری . گویند صاحب دیوانست اماما لحظه نشد و بعلمت عظم بینی نه  
هور گشته . ساد میرزا صفوی نویسد : میر حیدر از حفاظ سزوار است و خوا  
ار اطف ضعی بیست ( تحفة ساه ص ۱۴۴ )

ص ۸۱ سطر ۱۸ و در سنه ۸۸۸ در استر آباد . و واقف صح گاشن و دولت شاه سمرقندی  
وفات و در سال ۸۵۷ . نوشته اند از صح گاشن ص ۲۱ . تذکره دولت شاه ص ۵۹۹ .  
ص ۸۲ سطر ۱۰ در نسخه حاتی . کمال آمده اکین صدقی کتابدار او را کمالی  
سمط کرده است ( مجمع الخواص ص ۱۹۲ )

ص ۸۲ سطر ۱۳ اسدس مهر خرد . . در نسخه حاتی شخص ویرا مالان  
ضبط کرده

ص ۸۲ سطر ۲۰ زکن الدین برای اصلاح شخص از حوز او رجوع شود .  
اعت . ما ده خدا ذیل کلمه صابن .

ص ۸۳ سطر ۳ شاه علاء الدوله وفات او بسال ۱۳۶ وده است  
ص ۸۳ سطر ۱ و در آجا « هر صاعی . . نسخه چاپ هند سیر فی صدقی کتابدار  
نویسد یمنی سمدانی . . بشمشیر سزوی اشتغال دارد ( مجمع الخواص ص ۱۱۰۵ )  
بنابر این عبارت نسخه حاتی صحیح است .

۸۳ سطر ۳ طوائس . . طوائس از جزایر خاندات شروع عرف از خط استوائیه

( نزهت القلوب چاپ لندن ج ۳ ص ۱۴۲ ) .

ص ۸۳ سطر ۵ ابو فرج سجزی . . . رجوع شود به لغت نامه دهندا ذیل

ابوالفرج سجزی .

ص ۸۳ سطر ۱۱ قاضی احمد لاجر . . . سام میرزا صفوی شرحی درباره وی

نوشته است که عیناً نقل میشود :

قاضی مذکور می گفت که چون اکثر مردم سیستان لنگور و دزدند دعوی ها که من بستم اکثر آنست که یکی دعوی می کنند که من وفلان دزدی کرده ایم و او از من زیاد گرفته . یا آنکه دعوی کنند که من بافلان قمار باختند ام و او در ادای وجه تعلل می کند . روزی جماعتی آمدند و دعوت زیادتی مال دزدی کردند . من گفتم که دعوی شما شرعی نیست چرا که شما دزدی کرده اید . جواب گفتند که دزدی آنست که کسی چیزی را از خانه بزد و حال آنکه ما اگر گان بیابانیم و بضر بشمشیر و پهلوانی میستانیم و دیگر آنکه اگر کسی بحد رود چهل روز یا کمتر ریاضت می کشد ، ما مدت شش ماه رنج بیابان و فقدان آب و نان می کشیم چرا مال تجار بر ما حلال نباشد ( تحفه ساه ص ۷۰ )

ص ۸۳ سطر ۱۴ طبعی . . . نصر آبادی ویرا طبعی ضبط کرده ( تذکره ص ۳۱۱ ) .

ص ۸۳ سطر ۱۵ . عاشقی مردی عاشق میشد و خوش طبع بوده . . . سام میرزا

صفوی در تحفه از او نام برده ( ص ۱۳۹ ) .

ص ۸۳ سطر ۱۲ علی بن قلع . . . صحیح آن علی بن جولوغ است .

آنچه مؤلف پیرامون احوال فرخی نوشته است مبتنی بر شرح است که نظامی عروضی در مقاله چهارم حکایت چهارم از چهار مقاله در باب فرخی آورده است لیکن مؤلف به تبع دولتشاه و دیگر تذکره نویسان پیش از خود، عبارات نظامی را تحریف کرده است . ملخص نوشته نظامی عروضی اینست که : فرخی بسر رجوع از سیستان بود اعلام امیر خلف بانو و خدمت دهقانی کردی و هر سال ۲۰۰ کیل پنج منی گرفتگی و صد درم سیم نوحی ؛ پس زن گرفت و از دهقان زیادت خواست . وی گفت : این اندازه از تو دریغ

نیست و افزون تر را روی نیست . فرخی پس از جستجوی بسیار روی بندر گاه اسیر ابوالمظفر چغانی نهاد . امیر آن هنگام بداغگاه بود فرخی نزد کدخدای وی عمید اسعد شد و قصیده «ناکاروان حله بر فتم ز سیستان» را بر روی بخواند . عمید اسعد در هیئت او نگرست و باور نداشت که این شعر او را باشد . بر سبیل امتحان از وی خواست که داغگاه پادشاه را وصف کند و او قصیده معروف داغگاه را که با این بیت آغاز میشود .

تا برند نیلگون بر روی پوشد مرغزار      پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار  
هم در آن شب بسرود . عمید اسعد ویرا نزد ابوالمظفر برد و او فرخی را گرم بد بر سید و بلطف خویش امیدوار کرد . . . اکنون بخوبی معلوم میشود که در نامها چگونه تخیل شد است .

ص ۱۴ سطر ۹ باغ گوئی بوستان جلوه . . . باغ گوئی لعبتان جلوه

ص ۱۴ سطر ۱۵ شعله آتش بود . . . بر کشیده آتشی چون مطرد دینای زرد . . .

ص ۱۴ سطر ۱۶ دیدکن . . . دیدکن .

ص ۱۴ سطر ۱۴ خسرو فرخ . . . خسرو فرخ سیور بر باره دریا گذر بعضی از ابیات

این قصیده نیز با نسخ مصحح فعلی و با آنچه در چهارمقاله تصحیح آقای دکتر معین آمده است مغایرت دارد ولی چون در نسخه بدلیها موجود است از تصحیح آن صرف نظر شد .

ص ۱۵ سطر ۲۰ موسوم به ترجمه «البلاغة» . . . این کتاب ترجمه ابوالعلاء

و تالیف محمد بن عمر رازی از ادبی قرن پنجم هجری است . تجندی پیش از

را بخطابه فرخی نسبت می دادند ولی نسخه مکتوب بسال ۵۰۷ هجری از این کتاب در استانبول یافت شد و مؤلف آن معلوم گردید این کتاب بسال ۱۹۲۹ میلادی با تصحیح آقای احمد آتش در استانبول چاپخانه ابراهیم خروس طبع رسیده است .

ص ۱۴ سطر ۲۰ در سنه ۴۰۲ و د'ع . . . این تاریخ ظهرا درست نیست و وقت او

بایستی در سال ۴۲۹ باشد . رجوع شود بمقدمه دیوان فرخی مصحح آقای دبیر سیقی (صفحه بیست و هشت) .

ص ۸۵ سطر ۲۱ گویند حکیم مزبور . . . این شرح ظاهرأ بر اساسی نیست .  
ص ۸۶ سطر ۲ طولش . . . طولش از جزایر خالذات صب لب و عرض از خط  
استواز (نزهت القلوب ج ۳ ص ۱۵۰).

ص ۸۶ سطر ۱۱ دو نوبت حج اسلام گذارده . . . اگر مقصود از حج اسلام .  
حجۃ الاسلام بمعنی اصطلاحی آن باشد قید دو نوبت بی جااست . زیرا معنی حج اسلام  
حج واجب است و آن در همه عمر یکباریش نیست و اگر مقصود حج است بطور عموم  
قید زاید منظر می رسد .

ص ۸۶ سطر ۱۵ سعی المایغه درست نیست و سعی الصفاست (رجوع شون به الذریعه  
جزء اول از جلد ۹ ص ۴).

ص ۸۶ سطر ۱۷ درمشته . . . در لغت نامه دهخدا مرگ او را سال ۸۶۴ یا ۸۶۶  
نوشته است و در الذریعه نویسد : بسال ۸۶۶ در گذشت (جزء اول از ج ۹ ص ۳).

ص ۸۶ سطر ۲۲ هر جا که لفظ بد . . . هر جا که لفظ بد . . .

ص ۸۶ سطر ۲۳ اسدی . . . علی ابن احمد اسدی طوسی مکنی دانی نصر و ملقب  
به حکم است . در نام و نام بدزوی بموجب حملاه ای که در بایان کتاب الابنیه عن  
حقایق الادویه که امتسناخ اوست آمده تردیدی باقی نمی ماند . ولی داستانی  
را که مؤلف به تبع دولت شاه سمرقندی آورده است گویا افسانه ای بیش  
نمباشد . لیکن بعضی این افسانه را حقیقت منداشته اند و چون سال فوت اسدی را در  
با سال ولادت فردوسی ( ۳۲۹ ) مقایسه کرده اند و متوجه شده اند که نمیتوان  
اسدی متوفی سال ۴۶۵ استاد فردوسی باشد تا حار دو اسدی قائل شده اند یکی  
پدر و دیگری پسر آقای فروزانفر افسانه استادی اسدی را نسبت به فردوسی چنین  
تفسیر کرده اند که از متعصبی شنیده شده و یا در نوشته های او آمده که اسدی استاد  
فردوسی است (یعنی برتر از اوست) سپس بی تأمل این جمله را گرفته و آنرا تفسیرها  
کرده اند . و بهر حال آنچه در پیرامون نظم ایات اخیر شاهنامه و مطالب دیگر از این

قبیل آمده حقیقت ندارد رجوع شود به (تاریخ ادبیات آقای دکتر صفای ۴۰۳ . سخن و سخنوران ج ۲ ص ۹۴) .

ص ۸۸ سطر ۶ اصلی . . . در مجالس النفائس (لطائف نامه) او را اصیلی دانسته و نویسد: از مشهد است و در آن شهر حالا شاعر و خوش طبع و متعین اوست . . . (ص ۶۸) . و همین مضمون نیز در ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی از این کتاب (ص ۲۴۲) آمده است . . .

ص ۸۸ سطر ۷ قدسی . . . صادقی کتابدار در مجمع الخواص (ص ۲۲۲) او را نام برده و نویسد: چون خود بسند و نام از گار بود ما مردم آمیزش نمیکرد . . . پس معلوم میشود مأخذ مؤلف در ترجمه شاعر همین کتاب است. در الذریعه وفات او را ۱۰۰۴ هجری قمری است (جزء اول از ج ۹ ص ۸۷) .

ص ۸۸ سطر ۱۲ ثنائی . . . صادقی کتابدار نویسد: مداح مرحوم سلطان ابراهیم بود . . . بسکه دقت فکر دارد اکثر ابیاتی که محتاج شرح و بیانت . . . آن عزیز خوب گفته که در شرکت لفظ و معنی خواجده حسین ثنائی و مولانا محتمم دیوبندی یک شاعر خوب تشکیل می دهند . . . (مجمع الخواص ص ۱۴۹) در الذریعه نویسد: دو نسخه از دیوان وی در کتابخانه مدرسه سه سالار و یک نسخه در کتابخانه ملکت موجود است و از تذکره خوشگو آرد که وی بسال ۹۹۶ هجری قمری در گذشت (الذریعه جزء اول از ج ۹ ص ۱۸۵) .

ص ۸۸ سطر ۱۷ دانش . . . نصر آدای در احوال وی نویسد: در کمن شیرین زبانی و فصیح بیانی با میرزا ابوتراب در آنجا (مشهد) فوت شد . مدتی در خدمت شاه جهان می بود و از او انعام فراوان دید چنانکه بصله این شعر:

تاک را سیراب کن ای ابر نیشان در بهار قطره تا می میتواند شد چرا گوهر شود . . .  
شاهزاده دارا شکوه صد تومان بدو انعام داد. وی از هند بد کن رفت و در خدمت قطب شاه اعتباری یافت . . . سپس تائب شد قبل از حاکم تحریر [این کتاب] بمشهد مقدس آمده الحال در آنجا است . مسموع شد که پادشاه هر ساله سی تومان در وجه مشارالیه

مقرر داشته که بنیابت او هر ساله زیارت کند . . . ( تذکره نصر آبادی ص ۲۵۲ - ۲۵۳ ) . مؤلف الذریعه وفات او را بسال ۱۰۶۵ نوشته است ( الذریعه جزء اول از ج ۹ ص ۳۱۷ ) .

ص ۸۸ سطر ۲۱ سایل . . . در نسخه چاپی سایر ثبت است و ظاهراً همان صحیح باشد زیرا در تذکره نصر آبادی ( ص ۳۴۴ ) و تذکره های دیگر نیز بدین نام است رجوع شود به ( الذریعه جزء ۲ از ج ۹ ص ۴۲۵ ) .

ص ۸۹ سطر ۱۷ فردوسی . . .

ضمن ترجمه احوال فردوسی تخیط و افسانه های بسیاری در این کتاب راه یافته است . برای برخی از آنها مأخذی میتوان یافت ولی مطلب تحریف گردیده و برخی دیگر گویا مجعول و افسانه محض است . داستان نشستن فردوسی بر لب جوی آب و متاثر شدن وی از ریزش بند و آرزوی ساختن آن بند به گچ و سنگ ، از گفتار نظامی عروضی در چهارمقاله اخذ شده است که نویسد : چون دختر فردوسی صله سلطان را پذیرفت صاحب برید به حضرت بنوشت . مثال داد . . . که آن مال بخواجه ابوبکر اسحاق کرامی دهند تا رباط چاهه که بر سر راه نیشابور و مرو است در حد طوس عمارت کند . اما آمدن وی به تظلم به غزنین و ملاقات او با عنصری و فرخی و عسجدی در باغ و تفاهیل دیگر از مأمور شدن او به نظم شاهنامه و داستان ماهک و ملقب شدن او به فردوسی ظاهراً از مجعولات قصاصان و افسانه سرایان باشد . فردوسی در حدود سالهای ۳۹۴ - ۳۹۵ با دربار غزنوی ارتباط یافته و محتملاً رباط او فضل بن احمد اسغرائینی است نه احمد حسن میمنندی چنانکه خود گوید :

کجا فضل را مستد و مرقد است  
نشست که فضل بن احمد است  
بند خسرو اثر چنان کدخدای  
پیر هیز و داد و بدین برای . . .

اما از علل محروم ماندن فردوسی از انعام سلطان محمود، ظاهراً یکی همانست که نظامی عروضی در چهارمقاله آورده است و آن اتهام شاعر است به تشیع و مذهب اعتزال رجوع شود به ( چهارمقاله تصحیح آقای دکتر معین ص ۲۸-۲۹ ) و دیگر آنکه صاحب تاریخ سیستان

روایت کند بدیشان :

« و حدیث رستم بر آن جمله است که بوالقسم فردوسی شاهنامه بشعر کرده و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند ، محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست . بوالقسم گفت زندگانی خداوند دراز باد ، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد اما این دائم که خدا بتعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید ! این گفت و زمین بوسه کرد و برفت . ملک محمود وزیر را گفت این مردك مرا بشعریض دروغ زن خواند وزیرش گفت بیاید گشت هر چند طلب کردند نیافتند چون بگفت رفیع خویش ضایع کرد و برفت هیچ عطا نا یافته ، تا بغربت فرمان یافت » ( تاریخ سیستان ص ۸۷ )  
 چنین بنظر می رسد که چون فردوسی مردی شعوبی مذهب بود و در نژاد و علاقه بگذشته کشور خویش تعصبی داشت ، این علاقمندی بر محمود که غلامزاده ای بیش نبود گران آمده است . بخصوص که فردوسی از ترکان سیاری می یاد کرد . . .  
 بازی فردوسی را در جمله بیست هزار درم عاید شد و او آن مبلغ را برحماسی و فغانی بخش کرد و شب از غزنین برفت و بهری شد و شش ماه در خانه اسماعیل و راقم پدر ازرقی فرود آمد سپس بطوس و از آنجا به طبرستان شد نزد سپهبد شهریار از آل بوند و او شاعر را دلخوش کرد و هجوم محمود از وی بخرید .

ص ۹۴ سطر ۲۰ وفات فردوسی . آقای دکتر صف در تاریخ ادبیات ( ج ۱ ص ۴۸۸ چاپ دوم ) قول دولت‌شاه را ترجیح داده و وفات او را سال ۴۱۱ دانسته اند .  
 ص ۹۵ سطر ۱۰ فطرت . . . معاصروی شیخ محمد علی حزین اوزا بطبع مستقیم و فکر لطیف ستوده و گوید در سن کهولت درهند درگذشت ( تذکره حزین چاپ دوم ص ۵۹ ) .

ص ۹۵ سطر ۱۸ کاری که کرد فرقت . . .

ص ۹۵ سطر ۲۳ . . . کم دیده این چنین نظری چشم روزگار . . . پس از این

بیت چاپ هند اضافه دارد :

لقصه ز آن شراب مروق چونیم شب  
گفت ای گدای طبع نوشاهان ملک نظم  
پیمود ساغری دوسه پیدمانه ای سه چار  
با آنکه گشته شعر تو مشهور روزگار  
هرگز.

ص ۹۶ سطر ۱۱ بجز

ص ۹۶ سطر ۵ قتالی ... سام میرزا وی را فتائی ضبط کرده است (تحفه سامی  
۱۷۱).

ص ۹۶ سطر ۱ قدسی ... غلامعلی آزاد نویسد: حاجی محمد جان مشهدی قدسی  
جان سخن پرور است و روح معنی گسری، سعادت زیارت حرمین شریفین اندوخت و  
و بگلگشت هند خرامش نمود و در شهر ربیع الآخر سنه ۱۰۴۲ بتفصیل عتبه صاحبقران  
ثانی منتهی برب گذاشت روز اول قصیده ای بعرض رسانید. و ارشاهجهان نامد از وقایع  
جشن نوروز سال ۱۰۴۵ آرد:

دوازدهم شوال تحویل حمل بود و در شاتر دهم ماه مذکور حاج محمد جان قدسی  
قصیده ای بمدح پادشاهی محلی ساخته و پنج هزار و پانصد روپید بگرفت و در اواسط  
ربیع الاول سال ۱۰۴۹ صد مهر صله شعریافت و در اوائل شوال سال ۱۰۵۴ دو هزار روپید  
دافت ... و سال ۱۰۵۶ در لاهور معارضه اسهال در گذشت (تذکره سر و آزاد ص  
۶۱-۶۲).

ص ۶۹ سطر ۱۶ از احوالش چیزی معلوم نگشت ... میرعلی شری نوائی او را یاد  
کرده گوید: از شهر هرات است، هردی نامراد است سپس همان بیت را از او ثبت  
کرده است. (مجالس النعائس ص ۱۶۷).

ص ۹۷ سطر ۱ مشربی ... در نسخه حابی هند مشرقی آمده و در تذکره نصر آبادی نیز  
میرزا ملک مشرفی ثبت است (ص ۲۴۶).

ص ۹۷ سطر ۱۶ غیر از خدا که

ص ۹۷ سطر ۱۹ گز نشیند کرد در عهد نو بر مال عقاب .



ص ۹۷ سطر ۲۰ داشت کبکی همچو مرغ روح در نیک اختری .

ص ۹۸ سطر ۱۸ نظیر .. در نسخه چاپی نظیری آمده است .

ص ۹۸ سطر ۱۹ مشهد مقدس ... و معلوم رسمید خصوص تفسیر مربوط بوده بود .

امامت حماعت میکرده .

ص ۹۸ سطر ۲۳ و در آنجا حلوا می فروخته ...

ص ۹۸ سطر ۲۴ طولش از جزایر خالدهات صط و عرض از خط استواءه (زهت القلوب

ج ۳ ص ۱۵۴)

ص ۹۹ سطر ۳ نام محمود اقران شد . . آقای فروزانفر در سخن و سخنوران این

حکایت را نادرست دانسته و نویسند : عبدالواسع در مدح طغرل تکین محمد قماروی

قصیده ای سروده و او را بفتح خوارزم تهنیت گفته و طغرل تکین بسال ۴۹۰ بر

خوارزم استیلا یافت و سنجر در همین سال از جانب برادر خویش بر کیازق بامارت خراسان

منصوب گردید . پس عبدالواسع در آغاز حکومت سنجر از شعرای مبرز بوده است و نمی

توان گفت بر اثر تربیت سنجر شاعری همت گماشت (سخن و سخنوران ج ۱ ص ۳۳۰)

ص ۱۰۰ سطر ۸ طولش از جزایر خالدهات ناك و عرض از خط استوا لبج (زهت القلوب

ج ۳ ص ۱۴۶)

ص ۱۰۶ سطر ۱۵ او كان ذالك في شعور سنه . ولادت او را باصح اقوال ۵۴۵ دانسته اند

(مقدمه دیوان سنائی تصحیح آقای مدرس رضوی).

ص ۱۰۶ سطر ۱۵ و سبب آگاهی آنجناب این بود که ... این داستان که در کتب

تذکره ضمن شرح حال سنائی دیده میشود و در تفحات الانس جامی نیز مذکور است ضبق

تحقیقی که آقای مدرس رضوی در مقدمه دیوان سنائی کرده اند بی اساس است (صراط)

و آقای مظاهر مهنا نیز در مقدمه دیوان سنائی چاپ امیر کبیر نوشته آقای مدرس را آورده

و بر آن افزوده اند که در سر اسر دیوان سنائی نامی از لایخوار نیست و اگر و همدأ

فکری در سنائی بوده است می بایست اقلادریک مورد قلمی از او ببرد

۱۱۶ سطر ۲۱ تربیت یافتن آن سلاطین ... در نسخه چاپی اضافه دارد و در شعور

سنه ۸۹۸ حصاد اجل گشت حیاتش در زوده است . انتهى .

عوفی در لباب الالباب اورا نام برده است (ص ۹۳ تصحیح آقای نفیسی) و مر حوم قزوینی در تعلیقات نوشته اند : این شخص قریب یقین است که پسر ابوالرشد رشید بن محتاج خاصه سلطان ابراهیم غزنوی است که مسعود سعد سلمان را در مدح او قصائد غراست (همین کتاب ص ۵۸۶) .

ص ۱۱۷ سطر ۹ کافرك .. آقای دکتر صفا اورا از شعرای صاحب سبکی شمرده اند که در شاعران پس از خود مؤثر شده اند (تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۳۳۷)

ص ۱۱۷ سطر ۱۲ مختاری ... ابوالمقاخر خواجد حکیم سراج الدین ابو عمر عثمان بن عمر (محمد) مختاری غزنوی از شاعران بزرگ دربار غزنویان در اواخر قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم است و با ابراهیم ابن مسعود و مسعود ابن ابراهیم و عضد الدوله شیرزاد بن مسعود بن ابراهیم و ارسلان ابن مسعود ابن ابراهیم معاصر بوده است . وفات مختاری را در سالهای ۵۴۴ - ۵۴۹ دانسته اند (رجوع شود به تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۵۰۹-۵۰۷) .

ص ۱۱۹ سطر ۲۱ میر حسین سادات .. مؤلف الذریعه اورا حسین بن عالم بن حسن حسینی غوری ضبط کرده و از تذکره دولتشاه آرد که تلامذه شهاب سهروردی است و مرگ اورا بسال ۷۱۹ هـ نوشته است (الذریعه جزء اول از ج ۹ ص ۱۰۰) و رجوع به (ص ۵۱۴ همین مجلد شود) . مر حوم هدایت در رباع العارفين اورا بهمین نام یاد کرده و فراوان ستوده است و نویسد : پس از ترك سلطنت بمولتان رفته خدمت شیخ دکن الدین ابوالفتح که بیک واسطه از مریدان شیخ بهاء الدین زکریای گلستانی است رسیده و بعضی گویند که بخدمت شیخ بهاء الدین زکریا فایز گردیده و وفات اورا ۷۲۸ نویسد . ولی ذکر از ارباط وی با شهاب الدین سهروردی صوفی آخر قرن ششم و اول قرن هفتم نمی کند و ظاهرا مرید بودن وی نسبت به شیخ صحیح نمی نماید و گویا مؤلف آشکده و دولتشاه بین بهاء الدین و شهاب الدین خلطی